

عُمیرة که مادرشان سعاد دختر قیس بن مخلد بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم است. و ام عون که مادر این دختر را نمی‌شناسیم. عبدالله در بدر و اُحد شرکت کرد. عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری می‌گوید: او در جنگ اُحد شهید شده است. واقدی می‌گوید: او روز جنگ اُحد شهید نشده است و زنده مانده و در جنگها همراه پیامبر بوده است و در خلافت عثمان بن عفان درگذشته است و از او نسلی باقی نمانده است.

عمرو بن قیس

ابن زید بن سواد بن مالک بن غنم. به روایت ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری در بدر شرکت کرده است، ولی موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق او را از بدری‌ها نشمرده‌اند؛ و به روایت همگان او در اُحد شرکت کرده و در آن جنگ شهید شده است. او را نوفل بن معاویه دیلی در شوالی که سی و دومین ماه هجرت بوده کشته است. نسل او باقی هستند. و پسرش.

قیس بن عمرو

ابن قیس. مادرش ام حرام دختر مِلْحان بن خالد بن زید بن حرام بن جندب از خاندان عدی بن نجار است. به روایت ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری در بدر شرکت کرده است و موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق او را از بدری‌ها نشمرده‌اند. به روایت همگان در اُحد شرکت کرد و شهید شد و نسلی از او باقی نمانده است. نسل برادرش عبدالله بن عمرو بن قیس باقی هستند و عبدالله بن عمرو دارای کنیه ابوآبّی بوده و اعقاب او در بیت‌المقدس در شام باقی هستند.

ثابت بن عمرو

ابن زید بن عدی بن سواد بن مالک بن غنم. به روایت موسی بن عقبه و ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد، او در بدر شرکت کرده است، ولی محمد بن اسحاق او را از بدری‌ها نمی‌داند و همگان گویند در جنگ اُحد شرکت کرد و شهید شد و نسل او باقی نیست.

از همپیمانان بنی غنم بن مالک بن نجار

عدی بن ابی الزغباء

نام ابی الزغباء، سنان بن سبیع بن ثعلبة بن ربیعة بن زهرة بن بُدَیل بن سعد بن عدی بن نصر بن کاهل بن نصر بن مالک بن غطفان بن قیس از قبیله جُهیئة است. پیامبر (ص) او را همراه بُسبَس بن عمرو جهنی به عنوان پیشتاز برای کسب خبر از کاروان قریش [در جنگ بدر] گسیل فرمودند و آن دو هنگامی که به بدر رسیدند متوجه شدند کاروان گذشته است و به آن دسترسی نیافتند و پیش پیامبر (ص) آمدند و خبر آوردند. عدی در جنگهای بدر و أحد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است، و در حکومت عُمر بن خطاب در گذشته است و اعقاب او باقی نمانده‌اند.

وَدِیعة بن عمرو

ابن جراد بن یربوع بن طحیل بن عمرو بن غنم بن ربعة بن رشدان بن قیس بن جُهیئة. محمد بن اسحاق و واقدی نسب و نام او را همین‌گونه آورده‌اند و ابومعشر نام و نسبش را چنین آورده است: رفاعة بن عمرو بن جراد. در بدر و أحد شرکت کرده است.^۱

عُصیمة

همپیمان ایشان و از قبیله اشجع است. ابن اسحاق و ابومعشر و واقدی و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری او را از شرکت‌کنندگان در بدر می‌دانند. ولی موسی بن عقبه او را از بدری‌ها نمی‌داند. او در احد و خندق و دیگر جنگهای پیامبر (ص) همراه بوده است و در حکومت معاویة بن ابی سفیان در گذشته است.

۱. ابن اثیر هم در اسد الغابه، ج ۵، ص ۸۶، نام او را ودیعه ضبط کرده است و توضیح بیشتری در باره مدت عمر و تاریخ مرگ او نداده است - م.

ابوالحمراء

آزاد کرده و وابسته حارث بن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم است. واقدی از عبدالله بن ابی عبده، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * از زُبَیْع دختر معوذ بن عفراء شنیدم که می‌گفت: ابوالحمراء در جنگ بدر شرکت کرده است. همچنین واقدی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه، از داود بن حصین هم شرکت او را در بدر نقل می‌کند. ابوالحمراء در جنگ اُحُد هم حضور داشته است. جمعاً بیست و سه تن.

از خاندان بنی معاویه بن عمرو که همان بنی خُدَیْلَة اند و خُدَیْلَة نام مادرشان است و از قبیله عمرو بن مالک بن نجارند

أَبی بن کعب

ابن قیس بن عبید بن زید بن معاویه بن عمرو بن مالک بن نجار. کنیه‌اش ابومنذر و مادرش صُهَیْلَة دختر اسود بن حرام بن عمرو از خاندان مالک بن نجار است. فرزندان اَبی به این شرح‌اند: طُفَیْل و محمد که مادرشان ام‌الطفیل دختر طفیل بن عمرو بن منذر بن سُبَیْع بن عَبْد نُهْم از قبیله دوس است. و ام عمرو دختر او که مادرش را نمی‌دانیم کیست. به روایت تمام سیره‌نویسان اَبی بن کعب در بیعت دوم عقبه همراه هفتادتن از انصار حضور داشته است. اَبی بن کعب در دوره جاهلی و پیش از اسلام خط می‌نوشت و نگارش میان اعراب اندک بود.^۱ اَبی در اسلام برای پیامبر (ص) وحی را می‌نوشت و خداوند متعال به پیامبر دستور فرمود تا قرآن را بر اَبی بخواند و پیامبر (ص) فرموده است: قرآن خوان‌ترین امت من اَبی است.^۲

۱. خوانندگان گرامی ملاحظه فرمودند که ابن چهارمین فردی است که تاکنون گفته است در دوره جاهلی خط می‌نوشته‌اند و با توجه به این که تاکنون هشتاد و هفت تن از انصار را نام برده است، این رقم قابل توجه است - م.

۲. ظاهراً مقصود حدیثی است که انس بن مالک نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند: خداوند به من دستور فرموده است، سوره لم یکن الذین کفروا را بر تو بخوانم. رک: محمد فواد عبدالباقی، اللؤلؤ والمرجان، ج ۳، ص ۱۵۷ - م.

واقدي از اسحاق بن يحيى بن طلحة، از عمويش عيسى بن طلحة و از موسى بن محمد بن ابراهيم، از قول پدرش، همچنين مخرمة بن بكير از پدرش، از يشر بن سعيد و نيز عبدالله بن جعفر از سعد بن ابراهيم همگي نقل مي‌کنند * پيامبر (ص) ميان ابي بن كعب و طلحة بن عبيدالله عقد برادري بست، ولي ابن اسحاق روايت مي‌کند که عقد برادري ميان ابي و سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل بسته شده است. ابي در بدر و احد و خندق و تمام جنگهاي ديگر همراه پيامبر (ص) بوده است.

واقدي از اسحاق بن يحيى، از عيسى بن طلحة نقل مي‌کند * ابي مردی ميانه‌بالا بود، نه بسيار کوتاه و نه بلند.

واقدي از ابي بن عباس بن سهل بن سعد ساعدي، از پدرش نقل مي‌کند * ابي بن كعب داراي موهاي سپيد در سر و ريش خود بود و موی خود را رنگ نمي‌کرد.

اسماعيل بن ابراهيم اسدي از جريري، از ابونضرة نقل مي‌کند مردی به نام جابر يا جويبر مي‌گفته است * به روزگار حکومت عمر براي کاري پيش او رفتم. کنار او مردی با جامه و موهاي سپيد نشسته بود، گفتم: اين دنيا و سيله رسيدن و زاد و توشه ما براي آخرت است و در آن اعمال ما صورت مي‌گيرد که در آخرت نتيجه‌اش را به ما مي‌دهند. گويد، گفتم: اي امير مؤمنان اين کيست؟ گفتم: سرور مسلمانان ابي بن كعب است.

روح بن عبادة از عوف، از حسن بصری، از عتي بن ضمرة نقل مي‌کند که مي‌گفته است * ابي بن كعب را ديدم که سر و ريش او سپيد بود.

عفان بن مسلم و سليمان بن حرب هر دو از حماد بن سلمه، از ثابت بناني و حميد از حسن بصری، از عتي بن ضمرة ساعدي نقل مي‌کنند که مي‌گفته است * وارد مدینه شدم و کنار مردی که موهاي سر و ريش او سپيد بود و حديث نقل مي‌کرد نشستم، ناگاه دانستم که ابي بن كعب است. ابن سعد مي‌گويد: سليمان در سلسله سند خود از حميد نام نبرده است.

عمرو بن عاصم کلابي از سلام بن مسكين، از قول عمران بن عبدالله نقل مي‌کند * ابي بن كعب به عمر بن خطاب گفت: چرا مرا به استناداري نمي‌گماری؟ گفتم: خوش نمي‌دارم که دینت را آلوده کند.

عفان بن مسلم از وهيب بن خالد و محمد بن عبدالله از سفیان و هر دو از خالد حذاء (کفش‌دوز)، از ابوقلابه، از انس بن مالک نقل مي‌کنند * پيامبر (ص) فرموده‌اند: قرآن خوان‌ترين امت من ابي بن كعب است.

عمرو بن عاصم کلابی و عفان بن مسلم از همام بن یحیی، از قتاده، از انس بن مالک نقل می‌کنند: * پیامبر (ص) ابی بن کعب را خواستند و فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به من فرمان داده است که بر تو قرآن بخوانم. ابی گفت: خداوند نام مرا برده است؟ فرمود: آری خداوند نام تو را برای من برده است. ابی شروع به گریستن کرد.

عفان از قول همام، از قول قتاده نقل می‌کند که می‌گفته است به من خبر رسیده که: * پیامبر (ص) سوره «لم یکن الذین کفروا» را بر ابی تلاوت فرموده‌اند.

عفان بن مسلم از وهیب، از ایوب، از ابوقلابه، از ابوالمہلب، از ابی بن کعب نقل می‌کند که می‌گفته است: * قرآن را در هشت شب دوره می‌کرده است و تمیم داری^۱ قرآن را در هفت شب ختم می‌کرده است.

عارم بن فضل هم از حماد بن زید، از راویان روایت قبلی نقل می‌کند: * ابی بن کعب می‌گفته است ما قرآن را در هشت شب ختم می‌کنیم.

عبدالله بن جعفر رقی هم از عبدالله بن عمرو، از همان راویان نقل می‌کند: * ابی بن کعب می‌گفته است من قرآن را در هشت شب ختم می‌کنم.

عارم بن فضل و عفان از حماد بن زید، از عاصم بن بهدله، از زر بن حبیش نقل می‌کنند که می‌گفته است: * ابی بن کعب تندخو بود. به او گفتم: ای ابومنذر برای من نرم و ملایم باش که من بتوانم از فضل تو بهره‌مند شوم.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از ابن ابجر، از شعبی، از مسروق نقل می‌کند که می‌گفته است: * مسأله‌ای را از ابی بن کعب پرسیدم. گفت: ای برادرزاده این مسأله اتفاق افتاده و در خارج وقوع یافته است؟ گفتم: نه. گفت: مهلت به ما بده هرگاه اتفاق افتاد رأی خود را در باره آن خواهیم گفت و در آن اجتهاد خواهیم کرد.

روح بن عباده و هوذة بن خلیفه هر دو از عوف، از حسن بصری، از عتی بن ضمیره نقل می‌کند که می‌گفته است: * به ابی بن کعب گفتم: شما اصحاب پیامبر (ص) چگونه‌اید ما از راه دور پیش شما می‌آییم و امیدواریم که اخباری به ما بیاموزید، ولی همین‌که پیش شما می‌رسیم کار ما را مهم نمی‌گیرید. گویا ما در نظر شما خوار و بی‌مقداریم؟ گفت: به خدا

۱. تمیم بن اوس داری از اصحاب حضرت ختمی مرتبت (ص) است که به سال نهم هجری مسلمان شده است و ساکن مدینه بوده و پس از کشته شدن عثمان به فلسطین کوچ کرده است، و به سال ۶۰ هجرت درگذشته است. به الاعلام، ج ۲، ص ۷۱ مراجعه شود - م.

سوگند اگر تا روز جمعه زنده بمانم سخنانی خواهم گفت که اهمیت نمی‌دهم زنده بگذاریدم یا بکشیدم. چون روز جمعه فرا رسید به مدینه آمدم و دیدم مردم در کوچه‌ها ازدحام کرده‌اند. گفتم: برای این مردم چه پیش آمده است؟ یکی از ایشان گفت: تو از مردم این شهر نیستی؟ گفتم: نه. گفت: امروز سرور مسلمانان ابی بن کعب درگذشته است. گفتم: به خدا سوگند تا به امروز کسی را چون این مرد در رازداری ندیده‌ام و کسی چون او را ندیدم که در پوشش لطف الهی باشد.

محمد بن عبدالله انصاری هم از عوف، از حسن بصری، از عتی نقل می‌کند که می‌گفته است: * روزی که هوا طوفانی و پرگرد و خاک بود، به مدینه رسیدم و دیدم مردم در یکدیگر موج می‌زنند. گفتم: چه شده است که مردم چنین هستند؟ گفتند: مگر تو از مردم این شهر نیستی؟ گفتم: نه. گفتند: امروز سرور مسلمانان ابی بن کعب درگذشته است.

عفان بن مسلم از جعفر بن سلیمان، از ابو عمران جونی، از جنذب بن عبدالله بجلی نقل می‌کند که می‌گفته است: * برای کسب علم وارد مسجد پیامبر (ص) شدم، دیدم مردم حلقه حلقه نشسته‌اند و حدیث می‌خوانند. من در حلقه‌ها می‌گشتم تا آنکه به حلقه‌ای رسیدم که در آن مردی خسته و کوفته در حالی که فقط دو جامه بر تن داشت و گویی از سفر آمده بود، نشسته بود و حدیث می‌گفت و شنیدم که می‌گوید: قدرتمندان نابود شدند و برایشان اندوهی ندارم و این سخن را چندبار تکرار کرد. من کنار او نشستم. او مدتی حدیث کرد و برخاست و چون برخاست از مردم پرسیدم این کیست؟ گفتند: سرور مسلمانان ابی بن کعب است. گوید: از پی او رفتم و چون به خانه‌اش رسید، دیدم خانه و وسایل زندگی او هم فرسوده و کهنه است و مردی پارسا و زاهد بود که همه چیزش به یکدیگر شبیه بود. بر او سلام دادم، پاسخم را داد و پرسید از کجایی؟ گفتم: از مردم عراق. گفت: که از همگان بیشتر از من می‌پرسند. چون این سخن را گفتم من خشمگین شدم و بر زانوان خود نشستم و دستهایم را مقابل چهره‌ام و رو به قبله گرفتم و گفتم: خدایا من از ایشان به تو شکایت می‌کنم، ما متحمل هزینه و زحمت می‌شویم و شتران خود را برای کسب علم به حرکت درمی‌آوریم و چون ایشان را ملاقات می‌کنیم این‌گونه بر ما روی تشر می‌کنند و چنین می‌گویند. گوید: ابی شروع به گریستن و کسب رضایت من کرد و گفت: ای وای من چنان نخواهم کرد. سپس گفت: پروردگارا من با تو عهد می‌کنم که اگر تا جمعه مرا زنده نگهداری هرچه از رسول خدا شنیده‌ام بیان کنم و در آن از سرزنش سرزنش‌کننده نترسم. چون این

سخن را گفت از خانه‌اش رفتم و منتظر روز جمعه شدم. روز پنجشنبه برای انجام دادن کاری بیرون آمدم و تمام کوچه‌های مدینه انباشته از مردم بود، و هیچ کوچه‌ای نبود مگر آنکه در آن به مردم برمی‌خوردم. گفتم: بر سر مردم چه آمده است؟ کسی گفت: مثل اینکه تو غریبی. گفتم: آری. گفت: امروز اُبی بن کعب سرور مسلمانان در گذشته است.

جندب راوی حدیث فوق می‌گوید: ابو موسی اشعری را در عراق دیدم و داستان اُبی بن کعب را به او گفتم. گفت: ای وای از مرگ او، کاش زنده می‌ماند تا گفتار خود را برای ما بیان می‌کرد.

واقعی می‌گوید: * این احادیث در باره مرگ اُبی به روزگار حکومت عمر بن خطاب است. خویشاوندان و گروهی از اصحاب ما می‌گویند که اُبی در سال بیست و دوم هجرت در مدینه در گذشته است. از کسی هم شنیده‌ام که اُبی در دوره حکومت عثمان در گذشته است، و این استوارترین اقوال در نظر ماست که عثمان بن عفان به او دستور داد قرآن را جمع کند.^۱ عارم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب و هشام از محمد بن سیرین نقل می‌کند: * عثمان دوازده تن را جمع کرد که از قریش و انصار بودند و از جمله اُبی بن کعب و زید بن ثابت و آنان قرآن را جمع کردند.^۲

انس بن معاذ

ابن انس بن قیس بن عبید بن زید بن معاویه بن عمرو بن مالک بن نجار، مادرش ام اناس دختر خالد بن خنیس بن لوذان بن عبود از خاندان بنی ساعده انصار است.

انس بن معاذ در بدر و اُحد و خندق و تمام جنگهای رسول خدا همراه بوده و در روزگار حکومت عثمان در گذشته است و نسلی از او باقی نمانده است. این قول واقعی است، ولی عبدالله بن محمد بن عماره انصاری معتقد است که انس بن معاذ در بدر و اُحد شرکت کرد و برادرش اُبی بن معاذ هم که کنیه‌اش ابو محمد بوده با او در جنگ اُحد همراه بوده است، و سپس هر دو در جنگ بئر معونه حاضر و شهید شدند.

۱. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۱، ص ۵۰ سال مرگ اُبی بن کعب را بررسی کرده و می‌گوید عقیده بیشتر مورخان بر این است که در حکومت عمر در گذشته است. زرکلی هم در الاعلام، ج ۱، ص ۷۸، مرگ او را در سال بیست و یکم می‌داند. م.
۲. برای اطلاع از تناقض روایات جمع قرآن در دوره عثمان رک: حضرت آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوبی (ره)، البیان، ص ۲۷۸ - ۲۵۸ - م.

از خاندان مغاله که از قبیله عمرو بن مالک بن نجارند

اوس بن ثابت

ابن منذر بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار. او برادر حسان بن ثابت شاعر و ابوشداد بن اوس است. مادر اوس بن ثابت سُخْطی دختر حارثه بن لوزان بن عبدود از خاندان بنی ساعده است. این بانو زن پدر ثابت بوده است که ثابت پس از مرگ پدرش او را به همسری گرفته است و اعراب این کار را انجام می دادند و در آن عیبی نمی دیدند.^۱ تمام سیره نویسان اتفاق نظر دارند که اوس در بیعت دوم عقبه حضور داشته است.

واقدی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتاده و موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش نقل می کنند: * پیامبر (ص) میان اوس بن ثابت و عثمان بن عفان عقد برادری منعقد فرمود. محمد بن اسحاق هم همین گونه نقل می کند.

واقدی می گوید: اوس در بدر و اُحُد و خندق و تمام جنگهای پیامبر (ص) همراه بوده است و در دوره حکومت عثمان در مدینه در گذشته است. اعقاب او در بیت المقدس هستند. عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می گوید: اوس بن ثابت در جنگ احد شهید شده است، ولی واقدی آن را نپذیرفته است. و برادرش.

ابوشیخ

نامش اَبی و برادر تنی اوس است. او و اوس پسرخاله های قیس بن عمرو نجاری و سماک بن ثابت که از خاندان حارث بن خزرج است بوده اند. ابوشیخ در جنگهای بدر و احد و بئر معونه شرکت کرد و در ماه صفری که سی و ششمین ماه هجرت بود در بئر معونه شهید شد و نسل او باقی نیست.

۱. در آیه ۲۲ سوره چهارم - نساء - ضمن منع از این کار آنچه را در گذشته صورت گرفته مورد عفو و اغماض قرار داده است. رک: طوسی، تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۱۶۰ - م.

ابوطلحة

نامش زید بن سهل بن اسود بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. مادرش عبادة دختر مالک بن عدی بن زید منات است. فرزندانش عبدالله و ابوعمیرند که مادرشان ام سلیم دختر ملحان بن خالد بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است.

معن بن عیسی از ابوطلحه نامی که از نوادگان ابوطلحه است نقل می‌کند: * نام ابوطلحه زید بوده و هموست که می‌گوید:

«من ابوطلحه‌ام و نام من زید است و اسلحه من همه روز شکاری را فرو می‌گیرد»^۱

واقدی می‌گوید: * به روایت همگان ابوطلحه در بیعت دوم همراه هفتادتن انصار حضور داشته است، و در جنگ بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر هم همراه پیامبر (ص) بوده است.

واقدی از عبدالله بن جعفر، از سعد بن ابراهیم و محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتادة نقل می‌کنند: * پیامبر (ص) میان ابوطلحه و ارقم بن ارقم مخزومی عقد برادری بست. عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس بن مالک، از ابوطلحه نقل می‌کند که می‌گفته است: * روز جنگ احد سرم را بلند کردم و نگریستم که همگی از شدت خواب آلودگی سر بر سپر خود نهاده و خفته‌اند.

محمد بن عبدالله انصاری و عبدالله بن بکر سهمی از حمید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کنند: * ابوطلحه می‌گفته است: من از کسانی بودم که در روز احد خواب چنان بر من چیره شد که شمشیرم چندبار از دستم افتاد.

محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه هردو از سفیان، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از جابر یا از انس بن مالک نقل می‌کنند: * پیامبر (ص) می‌فرمود: آوای ابوطلحه در لشکر بهتر از هزار مرد است.

واقدی می‌گوید: * ابوطلحه مردی بلندآوا و از تیراندازان بنام یاران پیامبر (ص) بود.

۱. آنا ابوطلحة و اسمی زید و کل یوم فی سلامی صید

یزید بن هارون از حماد بن سلمه، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة، از انس بن مالک نقل می‌کند: * پیامبر (ص) روز جنگ حنین فرمود: هر کس دشمنی را بکشد جامه‌ها و سلاح او از او خواهد بود، و ابوطلحه در آن روز بیست تن را کشت و جامه و سلاح ایشان را گرفت. محمد بن عبدالله انصاری از هشام بن حسان، از محمد بن سیرین، از انس بن مالک نقل می‌کند: * پیامبر (ص) در حج خود چون سر تراشیدند نخست سمت راست را تراشیدند و آن را میان مردم توزیع کردند که به هر کس یک و دو تار مو یا بیشتر رسید و چون خواستند سمت چپ را تراشند، فرمودند: ابوطلحه کجاست؟ و همه موهای آن سمت را به او دادند. محمد بن عبدالله انصاری می‌گوید: این موضوع را به عبیده گفتم، گفت: از خاندان انس اندکی از آن موها نصیب ما شد و اگر یک تار موی آن حضرت پیش من باشد برایم بهتر از تمام سیم و زر جهان است.

روح بن عبادة و عبدالوهاب بن عطاء عجلی از ابن عَوْن، از محمد بن سیرین نقل می‌کنند که می‌گفته است: * چون پیامبر (ص) حجة الوداع را انجام دادند سر تراشیدند و نخستین کس که برخاست و از موی آن حضرت گرفت، ابوطلحه بود و سپس دیگر مردم برخاستند و موهای تراشیده شده پیامبر (ص) را گرفتند.

محمد بن عبدالله انصاری از حُمَید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کند: * پیامبر (ص) به خانه ابوطلحه آمدند و پسری از او را که کنیه اش ابوعمیر بود، اندوهگین دیدند. گوید، پیامبر با آن کودک مزاح می‌فرمود و در آن روز فرمود: چرا ابوعمیر اندوهگین است؟ گفتند: جوجه گنجشکهايش که با آنها بازی می‌کرده است مرده‌اند. گوید، رسول خدا (ص) به او می‌فرمودند: ای ابوعمیر گنجشکها کجا رفتند؟

یزید بن هارون از حُمَید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کند: * ابوطلحة به روزگار پیامبر (ص) بسیار روزه مستحبی می‌گرفت و پس از آن حضرت هم معمولاً افطار نمی‌کرد و همه روز روزه داشت مگر در سفر یا بیماری تا آنکه خداوند را ملاقات کرد.

عُفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند: * ابوطلحة پس از رحلت رسول خدا (ص) چهل سال پیوسته روزه داشت مگر روزهای عید فطر و قربان یا در بیماری.

عُفان بن مسلم با همان سلسله سند نقل می‌کند: * در روز اُحد ابوطلحة پیشاپیش پیامبر (ص) تیر می‌انداخت و پیامبر او را سپر خود قرار داده بود و هر تیری که می‌زد پیامبر

سر می کشید که ببیند تیرش به کجا می خورد. ابوطلحه هم سر خود را بلند می کرد و می گفت: پدر و مادرم فدایت این چنین باید که مبادا تیری به تو بخورد. گلوی من باید مقابل گلوی شما باشد و ابوطلحه مقابل پیامبر جانبازی می کرد و می گفت: من چابکم، برای حوائج خود و اجرای اوامر خویش مرا گسیل دارید.

باز هم عفان با همان سلسله سند نقل می کرد * ابوطلحه می دانست بیماران را چگونه باید داغ کرد؟ و انس را برای بیماری رعشه داغ کرده است.

یزید بن هارون از ابن عون، از عمرو بن سعید، از ابوطلحه نقل می کند که می گفته است * در جنگ خیبر پشت سر رسول خدا سوار بودم.

واقدی می گوید: * ابوطلحه مردی سیه چرده و چهارشانه بود و موهای خود را رنگ نمی کرد و در سال سی و چهارم در مدینه درگذشت. عثمان بر او نماز گزارد و در آن هنگام هفتادسال از عمرش گذشته بود. مردم بصره نقل می کنند که او در دریا درگذشت و در جزیره ای دفنش کردند.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ثابت و علی بن زید، از انس بن مالک نقل می کند: * ابوطلحه این آیه را تلاوت کرد: «به جنگ بیرون بروید سبکباران و گرانباران»^۱ و گفت: چنین می بینم که پروردگارم از جوانان و پیران خواسته است که به جنگ بروند. پسرانم مرا مجهز کنید مجهز، و پسرانش گفتند: تو همراه رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر جهاد کرده ای، اینک ما از سوی تو جهاد می کنیم. گفت: خودم را مجهز کنید و سوار کشتی شد و درگذشت. و پس از هفت روز به جزیره ای رسیدند او را دفن کردند. و در این مدت بدنش تغییر نکرد.

واقدی و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری گویند * اعقاب ابوطلحه در مدینه و بصره هستند. و خاندانهای ابوطلحه و نُبیط بن جابر و عُقبه و کُذیم وراث بنی مغاله و بنی حُدیله اند. جمعاً سه تن.

۱. بخشی از آیه ۴۲ سوره نهم - توبه - م.

از خاندان مبذول که همان عامر بن مالک بن نجار است

ثعلبة بن عمرو

ابن محسن بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبذول که همان عامر بن مالک بن نجار است. مادرش کبشه دختر ثابت بن منذر و خواهر حسان بن ثابت شاعر است. ام ثابت که مادرش کبشه دختر مالک بن قیس بن محرث بن حارث بن ثعلبة بن مازن بن نجار است، فرزند اوست.

ثعلبه در بدر و أحد و خندق و تمام جنگهای دیگر رسول خدا همراه آن حضرت بوده است. واقدی می گوید: به روزگار حکومت عثمان در مدینه در گذشته و نسلی از او باقی نمانده است؛ ولی عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری می گوید: ثعلبه روزگار عثمان را درک نکرده است و در دوره حکومت عمر در جنگ پل ابو عبید کشته شده است.

حارث بن صمّة

ابن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبذول. کنیه اش ابوسعید و مادرش تماضر دختر عمرو بن عامر بن ربیعة بن عامر بن صعصعه از قبیله قیس عیلان است. حارث پسری به نام سعید داشته که در جنگ صفین همراه علی (ع) بوده و کشته شده است و مادرش ام الحکم است و او همان خوله دختر عتبه بن رافع بن امرئ القیس بن زید بن عبدالاشهل بن جشم از قبیله اوس است. پسری دیگر معروف به ابوالجهیم داشته که از اصحاب پیامبر (ص) است و از آن حضرت روایت نقل کرده است، و مادرش عتيلة دختر کعب بن قیس بن عبید بن زید بن معاویه بن عمرو بن مالک بن نجار است.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی، از پدرش نقل می کند: * پیامبر (ص) میان حارث بن صمه و صهیب بن سنان پیمان برادری منعقد فرمود. واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از مسور بن رفاعه، از عبدالله بن مکنف نقل می کند: * حارث بن صمه در جنگ بدر همراه رسول خدا بیرون آمد و در روجاء زخمی شد یا استخوانش شکست و پیامبر (ص) او را به مدینه برگرداند، و سهم غنیمت او را پرداخت فرمود. و او همچون کسانی بود که در بدر شرکت کردند.

واقعی همچنین می‌گوید: * او در جنگ احد همراه پیامبر (ص) بود و هنگامی که مردم پراکنده شدند، تادم مرگ ایستادگی و بیعت کرد و عثمان بن عبدالله بن مغیره مخزومی را کشت و سلاح او را که زره و مغفر و شمشیر خوبی بود برای خود برداشت و نشنیده‌ایم کس دیگری غیر از او در آن روز سلاح مقتول را به غنیمت بردارد، چون این خبر به رسول خدا رسید، فرمود: سپاس پروردگار را که او را نابود فرمود.

در روز جنگ احد پیامبر (ص) مکرر می‌فرمود: عمویم چه شده است؟ حمزه چه شده است؟ حارث بن صمه به جستجوی حمزه بیرون شد و چون تأخیر کرد، علی (ع) به جستجوی او برآمد و این رجز را می‌خواند:

«پروردگارا حارث بن صمه دوست وفادار ما بود در جستجوی کاری مهم گویا گم شده است و شاید آنجا در جستجوی بهشت است.»^۱

علی (ع) به حارث رسید و حمزه را هم کشته یافت و هر دو به حضور پیامبر آمدند و به آن حضرت خبر دادند. حارث در ماه صفری که سی و ششمین ماه هجرت بود در جنگ بثر معونه شرکت کرد و شهید شد. اعقاب او امروز هم در مدینه و بغداد هستند.

سهل بن عتیک

ابن نعمان بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبذول. مادرش جمیله دختر علقمة بن عمرو بن ثقف بن مالک بن مبذول است. سهل برادری هم به نام حارث بن عتیک با کنیه ابواخزم داشته که در بدر شرکت نکرده است، مادر او هم جمیله است. فقط ابومعشر نام پدر سهل را عبید گفته است و این خطای او یا راویان اوست.

سهل بن عتیک به روایت موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر و واقعی در بیعت دوم عقبه همراه هفتادتن انصار بوده است. و در بدر و احد شرکت کرد و نسلی از او باقی نمانده است. برادرش ابواخزم روز جنگ پل ابوعبید کشته شد. او هم از اصحاب پیامبر (ص) است.^۲ جمعاً سه تن.

۱. یا رب ان الحارث بن صمه کان رفیقاً و بناذا ذمة

قد ضل فی مهامه مهته یلمس الجنة فیها نمة

۲. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۶۷، از سهل بن عتیک انصاری هم نام برده که در عهد پیامبر (ص) در گذشته و رسول خدا بر او نماز گزارده است - م.

از بنی عدی بن نجار

حارثة بن سراقه

ابن حارث بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. مادرش معروف به ام حارثه است و نامش رُبَیْع دختر نصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است و عمه انس بن مالک خدمتگزار پیامبر (ص) است. پیامبر (ص) میان حارثة بن سراقه و سائب بن عثمان بن مظعون عقد برادری بست. حارثه در جنگ بدر همراه رسول خدا بود و شهید شد. حبان بن عَرِقة تیری به او زد که به حنجره اش نشست و کشتش و او را فرزندی نیست.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه، از ثابت بُنّانی، از انس بن مالک نقل می کند * حارثه برای نگهبانی بیرون آمد، تیری به او خورد و کشتش. مادرش گفت: ای رسول خدا از محبت من به حارثه آگاهی، اگر بدانم در بهشت است صبر و شکیبایی می کنم و گرنه خواهید دید که چه می کنم. پیامبر فرمودند: ای مادر حارثه یک بهشت نیست بلکه بهشتهای بسیار و حارثه در برترین آنهاست و یا فرموده است: در فردوس برین است و شک از یزید بن هارون است.

عمرو بن ثعلبة

ابن وهب بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. کنیه اش ابو حکیم است و مادرش ام حکیم دختر نصر بن ضمضم بن زید بن حرام و عمه انس بن مالک است. عمرو بن ثعلبه پسر خاله حارثة بن سراقه است. عمرو دارای پسری به نام حکیم بوده که کنیه اش از نام اوست و پسری دیگر به نام عبدالرحمن که هردو در کودکی در گذشته اند و نسلی از او باقی نمانده است.

مُخْرِزُ بنِ عَامِرِ

ابن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی نجاری. مادرش سُعدی دختر خیشمه بن حارث بن مالک بن کعب بن نحاط بن کعب بن مالک بن حارثه بن غنم بن سلم از قبیلهٔ اوس است و او خواهر سعد بن خیشمه است. فرزندان محرز عبارت‌اند از: اسماء و کلثم که مادرشان ام سهل دختر ابی خارجه عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. محرز در جنگ بدر شرکت کرد و بامداد روزی که پیامبر برای جنگ احد بیرون آمدند، او درگذشت، و همچون کسانی است که احد را درک کرده‌اند. از او نسلی باقی نمانده است.

سَلِیْطُ بنِ قَیْسِ

ابن عمرو بن عبید بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. مادرش زُعبیة دختر زراره بن عدس بن عبید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار است و او خواهر ابو امامه اسعد بن زراره است. فرزندان سلیط به این شرح‌اند: دختری به نام تُبَیْثَةُ که مادرش سُحَیْلَةُ دختر صَمَة بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مَبْدُول و خواهر حارث بن صَمَة است. سلیط بن قیس و ابو صرمه چون اسلام آوردند، بنهای بنی عدی بن نجار را می‌شکستند. سلیط در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بود و در سال چهاردهم هجرت در جنگ پل ابو عبید شهید شد و نسلی از او باقی نمانده است.

ابوسلیط

نامش أُسَیْرَة پسر عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. مادرش آمنه دختر اوس بن عجرة از بَلِیِّ و هم‌پیمان بنی عوف بن خزرج است. ابوسلیط دارای دو پسر به نام‌های عبدالله و فضاله است و مادرشان عَمْرَة دختر حَیْثَة بن ضمیره بن خیار بن عمرو بن مَبْدُول است. ابوسلیط در جنگهای بدر و احد شرکت کرده است و نسلی از او باقی نمانده است.

عامر بن امیة

ابن زید بن حسحاس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. عامر دارای پسری به نام هشام است که از اصحاب پیامبر (ص) بوده است و ساکن بصره شده است. مادر هشام از قبیله بهراء است. عامر در جنگ بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد و او را نسلی باقی نمانده است.

ثابت بن خنساء

ابن عمرو بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. نسلی از او باقی نمانده است. به روایت واقدی در جنگ بدر شرکت کرده است. نسب او را در کتاب نسب انصار ندیدم و از قول عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری نوشتم.

قیس بن سکن

ابن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. کنیه اش ابوزید است. گفته اند او از کسانی است که در عهد پیامبر (ص) قرآن را جمع کرده است. فرزندانش عبارت اند از: زید، اسحاق، خولة که مادرشان ام خوله دختر سفیان بن قیس بن زعوراست، [دختر عمویش]. قیس بن سکن در جنگهای بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر پیامبر همراه بوده است و در جنگ پل ابو عبید شهید شد و از نسلی از او باقی نمانده است.

ابوالأغور

نامش کعب بن حارث بن ظالم بن عبس بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. مادرش ام نیار دختر ایاس بن عامر بن ثعلبه بن یلی از همپیمانان بنی حارثه بن حارث و از قبیله اوس است. ابوالاعور در بدر و احد شرکت کرده است و نسلی از او باقی نمانده

است. عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری می‌گوید: نام ابوعور حارث بن ظالم است و کعب که در کتابها نوشته‌اند عموی ابوالاعور است و کسانی که نسب‌شناس نبوده‌اند، نامش را کعب نوشته‌اند و اشتباه است.

حرام بن ملحان

نام ملحان مالک بن خالد بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. مادر حرام، ملیکه دختر مالک بن عدی بن زیدمنات بن عدی بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. حرام در جنگهای بدر و احد و بثر معونه شرکت کرد و در ماه صفری که سی و ششمین ماه هجرت است در بثر معونه شهید شد و نسلی از او باقی نمانده است. عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند: «گروهی از مردم پیش پیامبر (ص) آمدند و گفتند: مردانی را همراه ما بفرست تا قرآن و احکام را به ما بیاموزند. پیامبر (ص) هفتادتن از انصار را که به آنان «قراء» می‌گفتند فرستادند و دو دایی حرام هم با ایشان بودند. این گروه هفتاد نفری معمولاً شبها قرآن می‌خواندند و آن را به دیگران تعلیم می‌دادند و روزها نخست آب می‌آوردند و در مسجد می‌نهادند و هیزم جمع می‌کردند و می‌فروختند و برای اهل صفا خوراک می‌خریدند. پیامبر ایشان را گسیل فرمود. مشرکان پیش از آنکه این گروه به مقصد برسند راه را بر ایشان بستند و همه را کشتند و آنان گفتند: «پروردگارا از سوی ما به پیامبر ما تبلیغ فرمای که ما تو را دیدار کردیم. ما از تو خشنود شدیم و تو از ما خشنود شدی.» گوید: مردی از پشت سر حرام بن ملحان که دایی انس بود آمد و نیزه‌ای زد که او را از پای درآورد و حرام گفت: سوگند به خدای کعبه رستگار شدم. پیامبر (ص) به مسلمانان فرمود: برادران شما کشته شدند و گفتند پروردگارا به پیامبر ما از سوی ما ابلاغ کن که تو را دیدار کردیم. ما از تو خشنود شدیم و تو از ما خشنود شدی.

عفان بن مسلم از همام بن یحیی، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، از انس بن مالک نقل می‌کند: «رسول خدا (ص) حرام بن ملحان برادر ام سلیم را همراه هفتادتن به قبیله بنی عامر گسیل فرمود. انس گوید: چون نزدیک آن قبیله رسیدند حرام دایی من به همراهان خود گفت: من پیش از شما می‌روم تا پیام رسول خدا (ص) را به ایشان بدهم، اگر مرا امان

دادند که چه بهتر و گرنه شما به من نزدیک هستید. او زودتر رسید و ایشان به ظاهر امانش دادند، ولی در همان حال که مشغول ابلاغ پیام بود به مردی اشاره کردند، که با نیزه او را از پای در آورد و حرام تکبیر گفت و گفت: سوگند به خدای کعبه رستگار شدیم. آن گاه به یاران او حمله کردند و تمام ایشان غیر از مرد لنگی را که به کوه پناه برده بود کشتند.

گوید: انس می گفته است که جبرئیل به حضور پیامبر آمد و خبر آورد که آنان پروردگار خویش را دیدار کردند، ایشان از خداوند و خداوند از ایشان خوشنود شدند. انس می گوید: ما این را به صورت آیه‌ای از قرآن می خواندیم و سپس نسخ شد.^۱ گوید: پیامبر (ص) سی روز هر بامداد [شاید منظور در نماز صبح باشد] بر قبایل رِغْل و ذکوان و بنی لحيان و عُصَیَّة که از فرمان خداوند رحمان سرکشی کرده بودند نفرین می فرمود. عمرو بن عاصم از همام، از عاصم بن بهدله نقل می کرد که ابن سعود می گفته است: * هر کس خوشنود می شود که برای قومی گواهی دهد که به راستی شهید شده اند، در باره ایشان گواهی دهد. و برادرش.

سُلَیْم بن مِلْحَان

برادر تنی حرام است. این هر دو برادران ام سلیم همسر ابی طلحه و مادر انس بن مالک و برادران ام حرام همسر عبادة بن صامت هستند. سُلَیْم هم در بدر و احد و بثر معونه شرکت داشت و در بثر معونه همراه دیگر یاران خود که از انصار بودند شهید شد. از او هم نسلی باقی نمانده است. همچنین نسل خالد بن زید بن حرام هم منقرض شده و کسی از ایشان باقی نمانده است.

از همپیمانان خاندان عدی بن نجار

سواد بن غزیه

ابن وهب بن یلّی بن عمرو بن الحاف بن قضاة. در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای

۱. پذیرفتن این گونه روایت آحاد در مورد نسخ در قرآن و دیگر امور مربوط به آن معمول نبوده و نیست و مورد توجه و اعتناء قراء قرار نمی گرفته است، لطفاً برای اطلاع در مورد نسخ و عقیده شیعیان در آن باره، رک: حضرت آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خویی (ره)، البیان، ص ۳۶۰ - ۲۹۵ - م.

دیگر پیامبر (ص) همراه بود و او همان کسی است که پیامبر (ص) با چوبدستی خود آهسته به او زدند و سپس چوبدستی را به او بخشیدند و فرمودند: می‌توانی قصاص کنی. اعقاب او در بیت المقدس باقی هستند.

اسماعیل بن ابراهیم از ایوب، از حسن بصری نقل می‌کند: * پیامبر (ص) سواد بن عمرو را دیدند (اسماعیل به جای سواد بن غزیه، سواد بن عمرو گفته است) که جامه‌ای به خود پیچیده بود، فرمودند: جامهٔ مخطط و رنگ آمیزی شده، و با چوبدستی یا مسواکی که در دست داشتند به شکمش زدند که روی پوست او اثر گذاشت. سواد گفت: باید قصاص کنم. پیامبر فرمودند: آری و برای او شکم خویش را برهنه فرمودند. انصار فریاد برآوردند که ای سواد مواظب باش، مواظب رسول خدا. او گفت: پوست بدن کسی بر پوست بدن من برتری ندارد. گوید: چون پیامبر شکم خود را برای او برهنه فرمود او بوسید و گفت: قصاص نمی‌کنم تا روز قیامت در عوض آن برای من شفاعت فرمایی. حسن بصری می‌گوید: در این هنگام بود که ایمان به فریاد او رسید. جمعاً دوازده تن.

از بنی مازن بن نجار

قیس بن ابی صعصعة

نام ابی صعصعه عمرو است، پسر زید بن عوف بن مبدول بن عمر بن غنم بن مازن. مادر قیس، شیبه دختر عاصم بن عمرو بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است. قیس دارای دو فرزند به نامهای فاکه و ام حارث است و مادرشان اُمّامه دختر معاذ بن عمرو بن جموح بن زید بن حرام بن غنم بن کعب بن سلمه بن خزرج است و امروز نسلی از او باقی نمانده است. قیس دارای سه برادر تنی بوده که از اصحاب پیامبرند ولی در جنگ بدر شرکت نکرده‌اند. حارث بن ابی صعصعه که در جنگ یمامه شهید شد و ابوکلاب و جابر که هردو در جنگ موته شهید شدند.

به روایت موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابو معشر و واقدی، قیس در بیعت دوم عقبه همراه هفتاد تن انصار بوده است و در جنگهای بدر و احد هم شرکت کرده است. واقدی از یعقوب بن محمد بن ابی صعصعه، از عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صعصعه

نقل می‌کند * پیامبر (ص) در جنگ بدر قیس را به فرماندهی پیادگان و کسانی که آهسته حرکت می‌کردند یعنی ساقه گماشت.

عبدالله بن کعب

ابن عمرو بن عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن و کنیه‌اش ابوالحارث است. مادرش رباب دختر عبدالله بن حبیب بن زید بن ثعلبة بن زید منات بن حبیب بن عبد حارثه بن مالک بن غضب بن چشم بن خزرج است. عبدالله بن کعب پسری به نام حارث داشته است که مادرش زُغَبَّة دختر اوس بن خالد بن جَعْد بن عوف بن مبذول است. حارث هم دارای پسری به نام عبدالله بود که روز جنگ حره کشته شد. عبدالله بن کعب در جنگ بدر شرکت کرد و از طرف پیامبر (ص) مأمور جمع‌آوری غنایم بود. در اُحد و خندق و دیگر جنگ‌های پیامبر همراه بوده است و در حکومت عثمان بن عفان درگذشت. اعقاب او در مدینه و بغداد باقی هستند. محمد بن سعد می‌گوید: از یکی از انصار شنیدم که کنیه عبدالله بن کعب ابویحیی و او برادر ابولیلی مازنی بوده است.

ابوداود

نامش عمیر و پسر عامر بن مالک بن خنساء بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن است. مادرش نائلة دختر ابوعاصم بن غزیه بن عطیه بن خنساء است. فرزندان ابوداود به این شرح‌اند: داود، سعد، حمزة که مادرشان نائلة دختر سراقه بن کعب بن عبدالعزی بن غزیه بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار است. و جعفر که مادرش از قبیله کلب است. اعقاب ابوداود به تازگی منقرض شده‌اند و کسی از ایشان باقی نمانده است. ابوداود در جنگ‌های بدر و احد شرکت کرده است.

سراقه بن عمرو

ابن عطیه بن خنساء بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن. مادرش عتيلة دختر قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. سراقه در جنگ‌های بدر و احد و

خندق و حدیبیه و خیبر و عمرة القضا و موته حضور داشته است و در جنگ موته در جمادی الاولی سال هشتم هجرت همراه برخی دیگر از انصار شهید شده است و نسلی از او باقی نمانده است.

قیس بن مخلد

ابن ثعلبة بن صخر بن حبیب بن حارث بن ثعلبة بن مازن بن نجار. مادرش غیظلة دختر مالک بن صرمة بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. قیس دارای فرزندی به نام ثعلبة است که مادرش زُغیبة دختر اوس بن خالد بن جعد بن عوف بن مبدول است. قیس در جنگهای بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد که در شوال سال سوم هجرت بود شهید شد، و نسلی از او باقی نمانده است. همچنین نسل حبیب بن حارث بن ثعلبة بن مازن هم منقرض شده است و کسی از ایشان باقی نمانده است.

از همپیمانان بنی مازن بن نجار

عُصَيْمَةَ

همپیمان ایشان و از خاندان اسد بن خزیمه بن مدرکه است. در جنگ بدر حضور داشت و نسلی از او باقی نمانده است. شش تن.

از خاندان دینار بن نجار

نعمان بن عبْد عمرو

ابن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار. مادرش سُمیراء دختر قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل است. در بدر و احد شرکت کرد و در احد شهید شد و نسلی از او باقی نمانده است. و برادرش.

ضحاک بن عبد عمرو

برادر تنی اوست. در بدر و أحد شرکت کرد. او را هم نسلی باقی نمانده است. نعمان و ضحاک برادر پدر و مادری دیگر هم به نام قُطْبَة داشته‌اند که از اصحاب پیامبر (ص) است و در جنگ بئر معونه شهید شده است.

جابر بن خالد

ابن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار. مادرش عُمَیْرَة دختر سُلیم بن حارث بن ثعلبة بن کعب بن عبدالاشهل است و پسری به نام عبدالرحمان داشته است. جابر در جنگهای بدر و أحد شرکت کرد، و نسلی از او باقی نمانده است.

کعب بن زید

ابن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار. مادرش لیلی دختر عبدالله بن ثعلبة بن چشم بن مالک بن سالم از خاندان بَلْحُبَلی است. فرزندان کعب، عبدالله و جمیله‌اند و مادرشان ام‌الرباع دختر عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار و خواهر نعمان و ضحاک و قطبة است. کعب بن زید در جنگهای بدر و احد و بئر معونه شرکت کرد. در جنگ بئر معونه سخت زخمی شد و بهبود یافت و در خندق شرکت کرد و در آن جنگ شهید شد. او را ضرار بن خطاب فهری کشت و این واقعه در ذیقعدة سال پنجم هجرت بود. از او نسلی باقی نمانده است.

سُلَیْم بن حارث

ابن ثعلبة بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار. برادر مادری نعمان و ضحاک و قطبة پسران عبد عمرو است، که مادرشان سُمَیْرَة دختر قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل

است. فرزندان سُلَیْم حَکَم و عُمَیْرَة اند و مادرشان سُهَیْمه دختر هلال بن دارم از بنی سُلَیْم است. سُلَیْم در جنگهای بدر و اُحد شرکت کرد و در جنگ اُحد شهید شد و اعقاب او باقی هستند.

سعید بن سهیل

ابن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثه بن دینار. موسی بن عقبه و واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری نسب او را همینگونه آورده‌اند. در کتاب نسب انصار هم نام پدرش را سهیل و نام خودش را سعید ضبط کرده‌اند. ولی ابن اسحاق و ابومعشر نام او را سَعِد نوشته‌اند. سعید در بدر و اُحد شرکت کرد و درگذشت و نسلی از او باقی نمانده و دختری به نام هُرَیْلَة داشته است که مرده است.

از همپیمانان بنی دینار بن نجار

بُجَیْر بن ابی بُجَیْر

از همپیمانان ایشان و از قبیله بَلِیّ یا قبیله جُهَیْنَة است و بنی دینار می‌گویند وابسته ماست. او در بدر و اُحد شرکت کرد و نسلی از او باقی نیست، و تمام اعقاب ایشان منقرض شده‌اند، مگر اعقاب سُلَیْم بن حارث. هفت تن.

از خاندان کعب بن حارث که از بنی حارث بن خزرج هستند

سَعْد بن رَبِیع

ابن عمرو بن ابی زهیر بن مالک بن امرئ التیس بن مالک اَعْرَب بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج. مادرش هُرَیْلَة دختر عِنْبَة بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث بن خزرج است. فرزندان سعد عبارت‌اند از: امّ سعد که نام اصلی این بانو جمیله است و مادر

خارجة بن زید بن ثابت است. مادر جمیله، عمرة دختر حزم بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار، و خواهر عماره و عمرو پسران حزم است. به روایت همگان سعد بن ربیع در بیعت عقبه شرکت داشته است، و او یکی از نقیبان دوازده گانه انصار است. با آنکه نوشتن میان اعراب دوره جاهلی اندک بود، سعد از کسانی است که خط می نوشت.

واقدی از محمد بن عبدالله، از زهری و از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش نقل می کند که هر دو می گفته اند: «پیامبر (ص) میان سعد بن ربیع و عبدالرحمن بن عوف عقد برادری بست و محمد بن اسحاق هم همین گونه می گوید.

محمد بن عبدالله انصاری از حمید طویل، از انس بن مالک نقل می کند: «چون عبدالرحمن بن عوف به مدینه آمد پیامبر (ص) میان او و سعد بن ربیع عقد برادری ایجاد فرمود. گوید: سعد بن ربیع، عبدالرحمن را به خانه خود برد و خوراک آورد و خیردند و به عبدالرحمن گفت: من دو زن دارم و تو برادر دینی من و بدون همسری، یکی را طلاق می دهم و تو او را بگیر. گفت: به خدا هرگز. سعد گفت: بیا تو را در نخلستان خود شریک و بخشی از آن را برای تو قرار دهم. گفت: نه. خداوند به خاندان و اموال تو برکت دهد ولی مرا به بازار راهنمایی کن. به بازار رفت و شروع به خرید و فروش کشک و روغن کرد. گوید: پیامبر (ص) عبدالرحمن را در یکی از کوچه های مدینه دیدند که موهایش را بازعفران رنگ کرده است، فرمودند: چه خبر است؟ گفت: ای رسول خدا زنی از انصار گرفته ام که کابین او طلایی به اندازه وزن چند دانه خرماس است. فرمودند: ولیمه بده و میهمانی کن هر چند، با کشتن ماده گوسپندی.

واقدی می گوید: سعد بن ربیع در بدر و احد شرکت کرد و روز جنگ احد شهید شد. نسلی از او باقی نمانده است و نسل ابوزهیر بن مالک همگی منقرض شده اند و کسی از ایشان باقی نمانده است. گوید، پیامبر فرمودند: روز جنگ احد سعد بن ربیع را دیدم که دوازده ضربه نیزه به او خورده بود، یا دوازده تیر.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از یحیی بن سعید نقل می کند: «پیامبر (ص) در جنگ احد فرمودند: چه کسی خبری از سعد بن ربیع برای من می آورد؟ مردی گفت: من. و رفت و میان کشتگان گشت. سعد بن ربیع در حالی که به زمین افتاده بود پرسید چه کار داری؟ گفت: پیامبر (ص) مرا فرستاده اند که از تو برای ایشان خبر ببرم. گفت: پیش ایشان برو

و سلام مرا برسان و بگو من دوازده زخم نیزه کاری برداشته‌ام و به قوم خودت هم بگو که اگر یکی از ایشان زنده بمانند و پیامبر (ص) کشته شود در پیشگاه خداوند عذری نخواهند داشت. واقده می‌گوید: سعد همان هنگام از آن زخمها درگذشت و در جنگ احد خارجة بن زید بن ابی زهیر هم کشته شد و این دو شهید را در یک گور دفن کردند. هنگامی که معاویه در راه بزگار حکومت خود می‌خواست قنات کظامة را جاری کند، منادی او در مدینه بانگ برداشت که هر کس شهیدی در احد دارد حاضر شود. مردم بیرون آمدند و اجساد شهیدان خرد را دیدند که تر و تازه بود. چون گور سعد بن ربیع و خارجة بن زید در مسیر قنات نبود آن را رها کردند و بر آن خاک انباشتند.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از جابر بن عبدالله نقل می‌کند: * همسر سعد بن ربیع با دو دختر خود به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا این دو دختران سعدند پدرشان که در جنگ احد شهید شد عمویشان اموال آن دو را گرفته است و چیزی میراث برای ایشان باقی نگذاشته است و به خدا سوگند این دو نمی‌توانند عروس شوند مگر اینکه مالی داشته باشند. رسول خدا فرمودند: خداوند در این باره حکم خواهد فرمود. و خداوند متعال آیات میراث را نازل فرمود و پیامبر (ص) عموی دختران را احضار آورد و فرمود: دو سوم اموال سعد بن ربیع را به دو دخترش و یک‌هفتم را به همسرش پرداخت کن و بقیه را برای خود بردار.

خارجة بن زید

ابن ابی زهیر بن مالک بن امرئ القیس بن مالک اَعْرَب بن ثعلبة بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج. کنیه اش ابوزید و مادرش سیده دختر عامر بن عبید بن غیان بن عامر بن خطمة از قبیله اوس است. خارجة دارای پسری به نام زید بوده است که به روزگار حکومت عثمان بن عفان درگذشت و پس از مرگ او از او سخنی شنیده شد و دختری به نام حبیبه داشته است که ابوبکر صدیق با او ازدواج کرده است و ام کلثوم دختر ابوبکر از او متولد شده است. مادرشان هُرَیلة دختر عنبة بن عمرو بن خدیج بن عامر بن چشم بن حارث بن خزرج است. سعد بن ربیع برادر مادری این دو است. خارجة دارای اعقابی بوده است، ولی منقرض شده‌اند، و نسل زهیر بن ابی زهیر هم همگی منقرض شده‌اند و هیچ کس از ایشان باقی نمانده

است. به روایت تمام سیره‌نویسان خارجه بن زید در بیعت عقبه حضور داشته است. واقدی از محمد بن صالح، از عاصم بن عمر بن قتادة، همچنین از محمد بن عبدالله، از زهری، از عروة بن زبیر نقل می‌کند و نیز عبدالله بن جعفر هم از سعد بن ابراهیم نقل می‌کند که همگی می‌گفته‌اند: * پیامبر (ص) میان خارجه بن زید و ابوبکر صدیق عقد برادری منعقد فرمود، ابن اسحاق هم همین‌گونه گفته است.

خارجه بن زید در جنگهای بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد. روز احد از هر سو نیزه‌ها او را فرو گرفت و ده و چند زخم برداشت. در این هنگام صفوان بن امیه از کنار او گذشت، او را شناخت سرش را برید و او را مثله کرد و گفت: این از کسانی است که در جنگ بدر به پدرم امیه بن خلف حمله کرد و امروز دل خود را خنک ساختم که بزرگانی از یاران محمد (ص) را کشتم. پسر قوقل^۱ و پسر ابی زهیر و اوس بن ارقم را کشتم.

عبدالله بن رواحة

ابن ثعلبة بن امرئ القیس بن عمرو بن امرئ القیس بن مالک اغر بن ثعلبة بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج. مادرش کبشة دختر واقد بن عمرو بن اطنابة بن عامر بن زید منات بن مالک اغر است.

واقدی از عبدالله بن مسلم جهنی، از ابی عتیق، از جابر بن عبدالله ضمن حدیثی از عبدالله بن رواحه نقل می‌کند که: * کنیه‌اش ابو محمد بوده است. واقدی می‌گوید: همچنین شنیده‌ام که کنیه او ابورواحه بوده و شاید هم هر دو کنیه را داشته است. نسلی از او باقی نمانده است و او دایی نعمان بن بشیر بن سعد است. با آنکه نوشتن میان اعراب اندک بوده است، ولی عبدالله بن رواحه در دوره جاهلی خط می‌نوشته است. به روایت تمام سیره‌نویسان او در بیعت عقبه همراه هفتادتن از انصار حضور داشته است، و یکی از سرپرستان دوازده گانه انصار است. در جنگهای بدر و احد و خندق و حُدیبیه و خیبر و عمرة القضا شرکت کرده است. پیامبر (ص) روز جنگ بدر پس از فتح او را برای مرده‌دادن به مردم منطقه بالای مدینه گسیل فرمود و قبایل بنی عمرو بن عوف و خَطمة و وائل در آن

۱. منظور از ابن قوقل، نعمان بن مالک است که در صفحات بعد شرح حالش خواهد آمد - م.

منطقه سکونت داشتند و معروف به اهل عالیه‌اند. هنگامی که پیامبر (ص) برای جنگ بدرالموعد حرکت کردند او را به جانشینی خود در مدینه منصوب فرمودند. همچنین او را به سریه‌ای به فرماندهی سی سوار برای جنگ با اُسیرین رازم به خیبر روانه فرمودند و او اُسیر را کشت. و تا پیش از آنکه در جنگ مخته شهید شود برای تقویم و ارزیابی محصول کشاورزی خیبر به آنجا اعزام می‌شد.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان ثوری، از شیبانی، از شعبی نقل می‌کند
 * پیامبر (ص) عبدالله بن رواحه را برای ارزیابی محصول خیبر به آنجا اعزام فرمودند و ارزیابی کرد.

عبدالله بن موسی از اسرائیل، از طارق، از سعید بن جبیر نقل می‌کند * پیامبر (ص) سوار بر شتر وارد مسجدالحرام شدند تا حجرالاسود را با چوبدستی خود استلام فرمایند. عبدالله بن رواحه لگام ناقه رسول خدا را در دست داشت و چنین رجز می‌خواند:
 «ای کافرزادگان از راه او کنار بروید. ما در باره تأویل قرآن شما را ضربه زدیم، ضربه‌ای که جمجمه را از جای خود براندازد.»^۱

عبدالوهاب بن عطاء از محمد بن عمرو بن علقمه لثی، از قول پیرمردان قبیله خود نقل می‌کند * پیامبر (ص) بر ناقه غضبای خود طواف فرمود و چوبدستی در دست داشت و هرگاه کنار حجرالاسود می‌رسید، حجر را با آن استلام می‌فرمود، عبدالله بن رواحه این رجز را می‌خواند:

«ای کافرزادگان از راه او کنار بروید، کنار روید که خیر همراه رسول خداست، خداوند رحمان در کتاب خود برای شما ضربتی را نازل فرموده است که جمجمه را از جای خود براندازد و دوست را از دوست غافل سازد.»^۲

وکیع بن جراح و عبدالله بن نمیر و یعلی و محمد پسران اسماعیل بن ابی خالد از قیس

۱. خَلُوا بَنِي الْكُفَّارِ عَنْ سَبِيلِهِ نَحْنُ ضَرَبْنَاكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ
ضرباً يَزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ

۲. خَلُوا بَنِي الْكُفَّارِ عَنْ سَبِيلِهِ خَلُوا فَإِنَّ الْخَيْرَ مَعَ رَسُولِهِ
فَقَدْ أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ فِي تَنْزِيلِهِ ضَرْباً يَزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ
و يَذْهَبُ الْخَلِيلَ عَنِ خَلِيلِهِ

بن ابی حازم نقل می کنند * یک بار پیامبر (ص) به عبدالله بن رواحه فرمودند: پیاده شو و با خواندن و سرودن شعر شتران را به حرکت و مسافران را به جنب و جوش وادار کن. عرض کرد: ای رسول خدا این کار را مدتهاست رها کرده‌ام. عمر گفت: بشنو و اطاعت کن. گوید، پیاده شد و چنین سرود:

«پروردگارا، اگر تو نبودی ما رهنمون نشده بودیم نه نماز می گزاردیم و نه زکات می پرداختیم. پروردگارا آرامش بر ما فرو فرست و اگر با دشمن رویاروی شدیم گامها را استوار فرمای همانا که کافران بر ما ستم کردند.»

وکیع بن جراح گوید، کس دیگری می گفت که این مصرع را هم می خوانده است: «اگر بخواهند ما را از دین بفریبند نخواهیم پذیرفت.»^۱

گوید، پیامبر (ص) فرمود: پروردگارا او را رحمت فرمای؛ و عمر گفت: شهادت بر او واجب شد. عبدالله بن نمیر و محمد بن عبید در حدیث خود مصراع اول رجز فوق را با اندک تفاوتی نقل کرده‌اند.

واقدی می گوید: عبدالله بن رواحه در عمرة القضیه در ذیقعده سال هفتم هجرت همراه پیامبر (ص) طواف می کرده است. عبدالله بن رواحه شاعر بوده است.

عبیدالله بن موسی از عمر بن ابی زائده، از مدرک بن عماره نقل می کند عبدالله بن رواحه می گفته است: * از مسجد پیامبر (ص) عبور کردم، در حالی که رسول خدا (ص) همراه گروهی از یاران خود در مسجد نشسته بودند، همین که اصحاب پیامبر (ص) مرا دیدند بانگ برداشتند که ای عبدالله بن رواحه، ای عبدالله. دانستم که رسول خدا احضارم فرموده‌اند. رفتم. فرمودند: این جا بنشین. مقابل آن حضرت نشستم. فرمودند: شعر چگونه می گویی؟ و مثل اینکه از چگونگی شعرگفتن تعجب می فرمودند. گفتم: در باره موضوع آن می نگرم و می گویم. فرمودند: هم اکنون در نکوهش مشرکان شعری بگو. من چیزی آماده نساخته بودم، اندکی اندیشیدم و چنین سرودم:

«ای گیرندگان قیمت عبا به من خبر بدهید شما چه هنگامی فرماندهان و سرهنگان بوده‌اید یا

۱. یا رب لول انت ما احتدنا
فانزلن سکتنا علینا
ان الکفار قد بغوا علینا
و لاتصدقنا ولا صلینا
و ثبت الاقدام ان لاقینا
و ان ارادوا فتنه ابینا

چه هنگام قبیله مُضَرُ برای شما تسلیم شده است.^۱ گوید، متوجه شدم که پیامبر (ص) برخی از گفتار مرا نپسندیدند که قوم آن حضرت را گیرندگان قیمت عبا نامیده بودم، و این ابیات را سرودم:

«ای خاندان هاشم خیر، خداوند شما را بر همگان برتری و فضیلتی داده است که تغییر پذیر نیست. من با نشانه‌های خیر و نیکی در تو چنان آشنا شدم که مخالف با آنچه است که ایشان دیده‌اند، در عین حال اگر در انجام دادن کار خود چیزی از ایشان بخواهی و یاری طلبی نه پناه می‌دهند و نه یاری، خداوند خوبیهایی را که به تو ارزانی فرموده است ثابت و پایدار همچون موسی بدارد و نصرتی همچون نصرت آنان عنایت کند.^۲»

گوید، رسول خدا در حالی که لبخند بر لب داشتند روی به من کردند و فرمودند: خداوند تو را هم ثابت بدارد.

یزید بن هارون و یحیی بن عباد هر دو از حماد بن سلمة، از هشام بن عروه، از پدرش نقل می‌کنند: * چون آیه مبارکه: «و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند»^۳ نازل شد، عبدالله بن رواحه گفت: خدا می‌داند که من از ایشانم و خداوند چنین نازل فرمود: «مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای پسندیده کردند.»^۴ تا آخر آیه.

ابوعامر عبدالملک بن عمرو عقدی از شعبه، از ابوبکر بن حفص، از ابومصباح یا ابن مصباح، از ابن السمط، از عبادة بن حالت نقل می‌کند: * پیامبر (ص) از عبدالله بن رواحه عیادت فرمودند و او به احترام ورود پیامبر (ص) نتوانست از بستر خود تکان بخورد. پیامبر (ص) خطاب به حاضران فرمودند: آیا می‌دانید چه کسانی از امت من شهیدند؟ گفتند: کشته شدن مسلمان در جنگ شهادت است. فرمودند: در این صورت شهیدان امت من اندک‌اند، کشته شدن مسلمان شهادت است، درد شکم که منجر به مرگ شود شهادت است،

۱. خَبَرُونِي اِثْمَانَ الْعَبَا مَتْنِي كُنْتُمْ بِطَارِيقِ اَوْ دَانَتْ لَكُمْ مُضَرُ

معنی اثمان العبا را با احتمال ترجمه کردم، در مضاف و منسوب تعاللی به این ترکیب برنخوردم - م.

۲. يا هاشم الخير ان الله فضلکم علی البرية فضلا ماله غير

انسی تفرمت فيك الخير اعرفه فراسة خالفتهم في الذي نظروا

ولو سألت او استصرت بعضهم في جل امرک ما آووا ولا نصروا

فشبت الله ما اتاک من حسن تثبيت موسی و نصراً کالذی نصروا

۳ و ۴. آیه مبارکه ۲۲۵ سوره بیهت و ششم - شعراء - و رجوع کنید به تفاسیر قرآن مجید ذیل آیه مذکوره از جمله به:

شیخ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۲۰۸ که نام عبدالله بن رواحه به عنوان شاعر مؤمن آمده است - م.

غرق شدن شهادت است، مرگ زن به هنگام زایمان فرزند شهادت است.

محمد بن فضیل بن غزوان ضبّی از حصین، از عامر، از نعمان بن بشیر نقل می‌کند * عبدالله بن رواحه در طی بیماری‌اش بیهوش شد. خواهرش شروع به گریستن کرد و می‌گفت: وای بر من که کوه استوار خود را از دست دادم، وای بر من و همین‌گونه چیزهایی می‌شمرد و تکرار می‌کرد. چون ابن‌رواحه بیهوش آمد گفت: هرچه تو می‌گفتی فرشتگان به من می‌گفتند آیا تو چنینی.

ابوقطن عمرو بن هیشم از ابوحره، از حسن بصری نقل می‌کند * عبدالله بن رواحه بیهوش شد یکی از زنانش گفت: وای بر کوه استوار من، وای بر عزت من. فرشتگان به عبدالله بن رواحه گفتند: آیا تو کوه استوار و عزت‌اویی؟ و چون بیهوش آمد گفت: آنچه در باره من گفتید از من می‌پرسیدند.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ابو عمران جونی نقل می‌کند * عبدالله بن رواحه در طی بیماری‌اش بیهوش شد. رسول خدا(ص) به عبادتش آمدند و عرضه داشتند: پروردگارا اگر اجل او رسیده است سکرات مرگ را بر او آسان فرمای و گرنه شفایش عنایت کن. عبدالله بن رواحه احساس سبکی کرد و چشم گشود و گفت: ای رسول خدا، مادرم می‌گفت وای بر کوه استوار من، وای بر پشت و پناه من و فرشته‌ای گریزی آهنی در دست داشت و می‌گفت تو چنینی؟ و اگر می‌گفتم آری، با آن به من می‌گفت.

عفان بن مسلم از ذیلم بن غزوان^۱ از ثابت بنانی، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است * جنگی پیش آمد و عبدالله بن رواحه چنین سرود:

«ای نفس نبینم که بهشت را خوش نداشته باشی و به خدا سوگند می‌خورم که به هر حال در کام مرگ فرو خواهی شد، چه دلت بخواهد و چه آن را مکروه داشته باشی»^۲.

واقدی از محمد بن صالح بن دینار، از عاصم بن عمر بن قتاده و عبدالجبار بن

۱. ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۹، زیر شماره ۲۶۸۶، از قول ابوحاتم رازی می‌گوید احادیث نقل شده از طرف او عیبی ندارد - م.

۲. بِانْفَسِ اِلَّا اِرَاكَ تَكْرهِيْنَ الْجَنَّةَ اَخْلَفَ بِاللّٰهِ لِنَزْوَةٍ
طَائِعَةً اَوْ لِنَكْرَهَةٍ

برای اطلاع بیشتر از اشعار او، رک: آمدی، المؤلف والمختلف، چاپ کورنکو، ص ۱۲۶ و واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۷۵۷-۷۵۹ - م.

عماره^۱، از عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم برایم نقل کردند: «چون جعفر بن ابی طالب در موته شهید شد، پس از شهادت او عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و در طلب شهادت برآمد و درحالی که سرکش بود وارد بهشت شد. گوید، این سخن بر انصار دشوار آمد و پیامبر(ص) چنین توضیح فرمودند که نخست همین که زخمی شد اندکی از جنگ نکول و خود را سرزنش کرد، ولی دوباره شجاعت به خرج داد و شهید شد.^۲

عبدالله بن رواحه یکی از سرداران جنگ موته بود و به بهشت رفت و از سوی قوم خود آن را خرید. جنگ موته در جمادی الاولی سال هشتم هجرت بوده است.^۳

خَلَادُ بْنُ سُؤَيْدٍ

ابن ثعلبة بن عمرو بن حارثة بن امرئ القیس بن مالک اغرّ بن ثعلبة بن کعب. مادرش عمّرة دختر سعد بن قیس بن عمرو بن امرئ القیس از بنی حارث بن خزرج است. به روایت تمام سیره نویسان خلاد در بیعت عقبه حضور داشته است. فرزندانش عبارت‌اند از: سائب بن خلاد که از اصحاب پیامبر است و عمر بن خطاب او را به فرمانداری یمن گماشت و حکم بن خلاد، مادر ایشان لیلی دختر عبادة بن ذُلَیْم خواهر سعد بن عباده است. نسل این دو پسر منقرض شده است و به‌طور کلی نسل حارثة بن امرئ القیس بن مالک اغر منقرض شده و هیچ‌کس از ایشان باقی نمانده است. خلاد در بدر و أحد و خندق و بنی قریظه شرکت کرد و در محاصره بنی قریظه شهید شد. زنی از یهودیان بنی قریظه به نام بُنَانَة از فراز برج سنگی بر سر او انداخت که شهید شد پیامبر فرمودند: او را پاداش دو شهید است و بنانَة را که زن حکم قرظی بود در مقابل خون خلاد اعدام کردند.

پیامبر(ص) بنی قریظه را در چند روز آخر ذیقعدة و چند روز اول ذیحجه سال پنجم و جمعاً پانزده شبانه‌روز محاصره کردند تا آنکه تسلیم فرمان رسول خدا(ص) شدند.

۱. ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۳۴، می‌گوید از استادان واقدی است که شناخته نشده است - م.
 ۲. خیال می‌کنم در اینجا چند سطری افتادگی دارد و صحیح آن همان است که واقدی در معازی، ص ۷۶۲ آورده است که پیامبر(ص) روز جنگ موته درحالی که در مسجد خود در مدینه نشسته بودند چنان اظهار فرمودند و بر انصار گران آمد و سپس حضرت توضیح دادند - م.
 ۳. موته امروز جزیه کشور اردن است و مزار اسامه و جعفر و عبدالله بن رواحه رضوان الله تعالی علیهم مشخص و مورد احترام و تکریم فراوان است. این بنده هم سعادت درک فیض و زیارت پیدا کرده‌ام - م.

احمد بن ابراهیم از ابوفضالة، از عبدالخبیر بن اسماعیل بن محمد بن ثابت بن قیس بن شماس، از پدرش، از جدش نقل می‌کند: * در جنگ بنی قریظه مردی از انصار به نام خلاد کشته شد. پیش مادرش رفتند و گفتند: ای مادر خلاد، خلاد کشته شد. و مادر در حالی که بر چهره خود نقاب انداخته بود آمد. گفتند: خلاد کشته شده است و تو با سر و روی پوشیده و با نقاب آمده‌ای؟ گفت: اگر خلاد را از دست داده و به مصیبت او گرفتار آمده‌ام شرم و حیای من که از دست نشده است.^۱ و چون این خبر را به پیامبر (ص) دادند، فرمودند: همانا او را پاداش دو شهید است. گوید، به پیامبر عرض شد چرا؟ فرمود: چون او را اهل کتاب کشته‌اند.

بشیر بن سعد

ابن ثعلبة بن خلاص بن زید بن مالک اغر بن ثعلبة بن کعب. مادرش انیسه دختر خلیفه بن عدی بن عمرو بن امری القیس بن مالک اغر است. بشیر پسر بی‌نام نعمان داشته که کنیه او مأخوذ از اوست و دختری به نام اُیّیه که مادر آن دو عمره دختر رواحی، خواهر عبدالله بن رواحی است. اعقاب بشیر باقی مانده‌اند. بشیر در دوره جاهلی خط عربی می‌نوشت با آنکه نگارش میان اعراب اندک بوده است. به روایت همگان بشیر در بیعت عقبه همراه هفتادتن از انصار بوده است، و در بدر و احد و خندق و همه جنگهای دیگر پیامبر همراه بوده است. واقدی از عبدالله بن حارث بن فضیل، از پدرش نقل می‌کند: * رسول خدا (ص) بشیر بن سعد را به فرماندهی سی نفر در شعبان سال هفتم به قبیله مُرّه که در ناحیه فدک بود، اعزام فرمودند. افراد قبیله مره با آنان جنگی سخت کردند و گروهی از یاران بشیر کشته شدند و گروهی گریختند و بشیر جنگی سخت و پایداری کرد و پی پاشنه‌هایش زده شد و تصور کردند که مرده است و او شبانه خود را کشان‌کشان به فدک رساند و چند روزی پیش یهودی‌ای ماند و سپس به مدینه برگشت.^۲

واقدی از یحیی بن عبدالعزیز، از بشیر بن محمد بن عبدالله بن زید نقل می‌کند: * پیامبر (ص) بشیر بن سعد را به فرماندهی سیصد مرد به نواحی یُمن (با یمن اشتباه نشود) و

۱. ابن بانوی بزرگوار، دختر عباده و خواهر سعد بن عباده و از خاندانهای بسیار اصیل خزرج است - م.

۲. برای اطلاع بیشتر از این سربزه رک: واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۷۲۳، و ترجمه آن - م.

جبار که میان فدک و وادی القریٰ است گسیل فرمودند. آن جا گروهی از مردم غطفان با عیینه بن حصن فزاری جمع شده بودند. بشیر با آنان درافتاد و بر ایشان پیروز شد و اسیر و غنیمت گرفت و عیینه و بارانش از هرسو گریختند و این سربه در ماه شوال سال هفتم بود. واقدی از معاذ بن محمد انصاری، از عاصم بن عمر بن قتادة نقل می‌کند: * چون پیامبر (ص) برای انجام دادن قضای عمره خود عازم مکه شدند و آن در ذیقعده سال هفتم هجرت بود مقدار اسلحه پیشاپیش فرستادند و بشیر بن سعد را بر حفظ آن گماشتند. بشیر در جنگ عین التمر^۱ به روزگار ابوبکر صدیق همراه خالد بن ولید بود و در آن جنگ کشته شد.

سماک بن سعد

برادر تنی بشیر بن سعد است. در بدر و احد شرکت کرده و در گذشته است و اعقابی از او باقی نمانده است.

سُبَیْع بن قیس

ابن عبسة بن امیه بن مالک بن عامرة بن عدی بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج. مادرش خدیجه دختر عمرو بن زید بن عبدة بن عبید بن عامرة بن عدی از خاندان حارث بن خزرج است. سبیع پسری به نام عبدالله داشته که مادرش از بنی جدارة است. او در گذشته و نسلی از او باقی نمانده است. سبیع در بدر و احد شرکت کرده است. عبدالله بن محمد بن عامرة انصاری نسب سبیع را چنین گفته است: سبیع بن قیس بن عایشة بن امیه و برادرش.

عبادة بن قیس

ابن عبسة بن امیه. این دو عموهای ابوالدرداء هستند. از عبادة نسلی باقی نیست. عبادة در بدر و احد و خندق و حدیبیه و خیبر و مؤته شرکت کرد و در جنگ مؤته شهید شد. این جنگ

۱. برای اطلاع بیشتر از این جنگ، رک: نویری، نهاية الارب، ج ۱۹، ص ۱۱۳، و ترجمه تاریخ طبری به قلم آقای ابوالقاسم پاینده، صفحات ۱۵۱۶-۱۵۱۳ و هیچ کدام از کشته شدن بشیر بن سعد سخن نگفته اند - م.

در جمادی‌الاولی سال هشتم هجرت بوده است. عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می‌گوید: سبیب بن قیس دارای برادری تنی به نام زید بوده است که در بدر شرکت نکرده و از اصحاب پیامبر است.

یزید بن حارث

ابن قیس بن مالک بن احمر بن حارثه بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج. مادرش فُسْحُم از خاندان بلقین بن جسر از قبیله قضاچه است. یزید را گاه به نسبت مادرش یزید بن فُسْحُم می‌گویند. یزید دارای اعتقابی بوده است، ولی امروز منقرض شده‌اند. همچنین اعقاب حارثه بن ثعلبه هم منقرض شده‌اند و هیچ‌کس از ایشان باقی نمانده است. پیامبر (ص) میان یزید بن حارث و ذوالبدین عمیر بن عبد عمرو خزاعی عقد برادری منعقد فرمودند، و هر دو در جنگ بدر به شهادت رسیدند. کسی که یزید بن حارث را کشت، نوفل بن معاویه دیلی بود. جنگ بدر در بامداد جمعه هفدهم رضانی که هیجدهمین ماه هجرت بوده است اتفاق افتاده است.

از خاندان جُشَم و زَید دو پسر حارث بن خزرج که به آن دو توأمان هم می‌گفته‌اند و دعوت آن دو در دیوان یکی بوده است و مسجد سُنج را ساخته و آن مسجد به ایشان اختصاص داشته است

خُیب بن یساف

ابن عَنبَه بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جُشَم بن حارث بن خزرج. مادرش سَلْمی دختر مسعود بن شیبان بن عامر بن عدی بن اُمّیه بن بیاضه است. خیب پسری به نام عبدالله و معروف به ابوکثیر داشته است و مادرش جمیله دختر عبدالله بن اُبی بن سلول از خاندان بَلْحُبَلی از قبیله بنی عوف بن خزرج است. پسری دیگر به نام عبدالرحمن داشته که مادرش کنیزی بوده است. و دختری به نام اُنیسَة که مادرش زینب دختر قیس بن شماس بن مالک است. اعقاب ایشان مدتی بوده‌اند و اکنون منقرض شده‌اند.

یزید بن هارون از مسلم بن سعید ثقفی، از خبیب بن عبدالرحمن بن خبیب، از قول پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است * من و مردی از خویشاوندانم به حضور پیامبر (ص) که عازم جنگی بود، رسیدیم و هنوز مسلمان نشده بودیم. گفتیم: شرم می‌کنیم که قوم ما به جنگی بروند و ما با ایشان نباشیم. پیامبر فرمودند: آیا شما مسلمان شده‌اید؟ گفتیم: نه. فرمودند: ما از مشرکان برای جنگ با مشرکان یاری نمی‌جوئیم. گوید: مسلمان شدیم و همراه ایشان در جنگ حاضر شدیم. مردی را کشتم که او هم بر من ضربتی زد که نشانه‌اش بر من باقی است. بعدها با دختر آن مرد ازدواج کردم که همیشه با شوخی می‌گفت: زنده‌باد مردی که تو را چنین زخمی زده است، و من می‌گفتم: زنده‌باد مردی که پدرت را شتابان به جهنم فرستاد.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از فضیل بن ابی عبدالله، از عبدالله بن نیار، از عروة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا برای جنگ بدر بیرون رفتند چون به سنگلاخ و بَرَّة^۱ رسیدند، مردی که معروف به چابکی و دلیری بود به آن حضرت پیوست که یاران پیامبر از دیدار او خشنود شدند. آن مرد به پیامبر گفت: آمده‌ام که همراه شما باشم و کشته شوم. پیامبر فرمودند: آیا به خدا و رسولش ایمان می‌آوری؟ گفت: نه. فرمود: برگرد که ما از مشرک یاری نمی‌جوئیم. عایشه گوید: رسول خدا (ص) حرکت فرمود و چون به محل شجره^۲ رسید باز آن مرد بیامد و سخن خود را بازگفت و پیامبر (ص) همان‌گونه پاسخ فرمود و بازگشت و چون به بَیْدَاء^۳ رسیدند باز آمد و همان‌گونه گفت. پیامبر فرمودند: آیا به خدا و رسولش ایمان می‌آوری؟ گفت: آری. فرمود: حرکت کن.

واقعی می‌گوید: همان شخص خبیب بن یساف بود و مسلمان شدن او چندان به تأخیر افتاد که رسول خدا برای بدر حرکت فرمودند و او به ایشان پیوست و در راه مسلمان شد. او در بدر و اُحد و خندق و تمام جنگهای پیامبر همراه بود و در دوره حکومت عثمان درگذشت. او پدر بزرگ خبیب بن عبدالرحمن بن خبیب بن یساف است که عبیدالله بن عمرو

۱. نام جایی از حومه مدینه است و کنار چشمه آبی قرار دارد و دارای نخلستان است. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۸، ص ۳۹۲-م.
 ۲. شجره، از منطقه ذوالحلیفه و شش مایلی مدینه و محل احرام بستن پیامبر (ص) برای حج و میقات مردم مدینه است. رک: قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، چاپ مصر، ۱۹۶۳، ص ۲۹۷-م.
 ۳. بَیْدَاء، نام سرزمینی دارای شنهای نرم بعد از ذوالحلیفه و میان مکه و مدینه است. رک: یاقوت، معجم، ج ۲، ص ۳۲۶-م.

شعبة و کسان دیگری غیر از آن دو از او روایت نقل کرده‌اند. تمام اعقاب خبیب منقرض شده‌اند و هیچ‌کس از ایشان باقی نیست.

سفيان بن نسر

ابن عمرو بن حارث بن کعب بن زید بن حارث بن خزرج. واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری نام پدرش را همین‌گونه نسر نوشته‌اند و موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابو معشر، سفيان بن بشر گفته‌اند شاید هم راویان آن را درست ضبط نکرده‌اند. سفيان در بدر و احد شرکت کرده است و اعقابی داشته است که منقرض شده‌اند.

عبدالله بن زید

ابن عبد ربه ثعلبه بن زید بن حارث بن خزرج. عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می‌گوید: میان پدران او کسی به نام ثعلبه نبوده است، و ثعلبه پسر عبدربه و برادر زید است و عموی عبدالله و اشتباه است که او را از نیاکان او بدانید. عبدالله دارای پسری به نام محمد است که مادرش سَعْدَةُ دختر کَلْبِ بن یساف بن عنبه و برادرزاده خبیب است، و دختری به نام ام حمید که مادرش از مردم یمن است. گروه اندکی از اعقاب او هم اکنون در مدینه باقی هستند.

واقدی از کثیر بن زید، از مطلب بن عبدالله بن حنطب، از محمد بن عبدالله بن زید نقل می‌کند که می‌گفته است: «کنیه پدرم ابو محمد و مردی میانه‌بالا بود. واقدی می‌گوید: عبدالله بن زید پیش از اسلام با آنکه خط نوشتن میان اعراب اندک بوده است، خط می‌نوشته است. عبدالله در بیعت عقبه همراه آن هفتادتن انصار بوده است و در این باره همگان اتفاق دارند. در بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است و در فتح مکه پرچم خاندان حارث بن خزرج به دست او بوده است و همان کسی است که چگونگی اذان گفتن را در خواب دیده است.

فضل بن دکین از زکریاء بن ابی زائده، از عامر شعبی نقل می‌کند: * عبدالله بن زید در خواب چگونگی اذان را دید و به حضور پیامبر آمد و به ایشان خبر داد.

موسی بن اسماعیل از ابان بن یزید عطار، از یحیی بن ابی کثیر، از ابوسلمه، از محمد بن عبدالله بن زید نقل می‌کند: * پدرش همراه مرد دیگری از انصار هنگام کشتن قربانی پیامبر (ص) حاضر شده است، ولی چیزی از گوشت قربانی به او و دوستش نرسیده است. آن‌گاه پیامبر (ص) موهای سر خود را در جامه‌ای تراشیدند و از موهای خود به برخی لطف کردند و ناخن گرفتند و ناخنهای خود را به پدرش و همراه او لطف کردند. محمد بن عبدالله می‌گفته است آن ناخن در خاندان ماست و با حنا و کتم خضاب شده است.

واقعی از کثیر بن زید، از مطلب بن عبدالله بن حنطب، از محمد بن عبدالله بن زید نقل می‌کند که می‌گفته است: * پدرم به شصت و چهار سالگی در سال سی و دوم هجرت در مدینه درگذشت و عثمان بن عفان بر او نماز گزارد. و برادرش.

حُرَیْثُ بن زَیْد

ابن عبدربه.

واقعی از شعیب بن عبادة، از بشیر بن محمد بن عبدالله بن زید، از قول پدرش نقل می‌کند: * حُرَیْثُ در بدر شرکت کرده است. واقعی می‌گوید: اصحاب ما در این مسأله اتفاق نظر دارند. موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر هم همین‌گونه گفته‌اند. حُرَیْثُ در اُحد هم شرکت کرده است و اعقابی از او باقی نمانده است. جمعاً چهارتن.

از خاندان جدارة بن عوف بن حارث بن خزرج

تمیم بن یعار

ابن قیس بن عدی بن امیه بن جدارة بن عوف بن حارث بن خزرج. مادرش زُغَبیة دختر رافع بن معاویه بن عبید بن ابجر است و اَبَجَرُ همان خُدرة پسر عوف بن حارث بن خزرج است. زُغَبیة خاله سعد بن معاذ و اسعد بن زراره است. تمیم دو فرزند به نام رَبِعی و جَمیله داشته که مادرشان از خاندان عمرو بن وقش شاعر است. تمیم در جنگ بدر و اُحد شرکت کرده و درگذشته است و نسلی از او باقی نمانده است.

یزید بن مُزین

ابن قیس بن عدی بن اُمیة بن جدارة. نام او را واقدی یزید و موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری زید گفته‌اند و ابومعشر در کتاب خود نام او را نیاورده است. فرزندانش عمرو و رَمَلَة در کودکی درگذشتند و نسلی از او باقی نمانده است. همچنین اعقاب عدی بن اُمیة بن جداره همگی از میان رفته‌اند و هیچ‌کس از ایشان باقی نمانده است. یزید بن مزین در بدر و اُحد شرکت کرده است.

عبدالله بن عُمَیر

ابن حارثة بن ثعلبة بن خلاس بن اُمیة بن جداره. موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر و واقدی او را از شرکت‌کنندگان بدر می‌دانند ولی عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری نام او را ننوشته است و نسب او هم شناخته‌شده نیست. سه نفر.

از خاندان اَبَجْر که همان خدرة بن عوف بن حارث بن خزرج است

عبدالله بن ربیع

ابن قیس بن عامر بن عباد بن ابجر. نام اَبَجْر خدرة است. برخی هم گفته‌اند خُدرة نام مادر ابجر است و خدا داناتر است. مادر عبدالله بن ربیع، فاطمه دختر عمرو بن عطیة بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است. عبدالله بن ربیع دارای دو پسر به‌نامهای عبدالرحمن و سعد است که مادرشان از قبیله طی بوده است. نسل او منقرض شده است و کسی از ایشان باقی نیست. همچنین نسل عباد بن ابجر هم منقرض شده است و کسی از ایشان نمانده است. به روایت تمام سیره‌نویسان عبدالله بن ربیع در بیعت عقبه همراه هفتادتن انصار بوده و در بدر و اُحد شرکت کرده است.

از همپیمانان خاندان حارث بن خزرج

عبدالله بن عباس

او را نسلی نیست. موسی بن عقبه و ابومعشر و واقدی بدون اینکه نسب او را بنویسند گفته‌اند از شرکت‌کنندگان در بدر است و همین اندازه گفته‌اند که او همپیمان ایشان است.

عبدالله بن عُرْفَطَةَ

این شخص هم از همپیمانان خاندان حارث بن خزرج است. موسی بن عقبه و ابن اسحاق و ابومعشر و واقدی او را از شرکت‌کنندگان بدر می‌دانند. عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می‌گوید: این دو همپیمان یک نفرند و نامش عبدالله بن عمیر بوده است. بنابراین همه کسانی که از خاندان حارث بن خزرج در بدر شرکت کرده‌اند نه نفرند.

از خاندان بَلْحُبَلِی از قبیله بنی عوف بن خزرج، نام اصلی
بَلْحُبَلِی سَالِم بن غَنَم بن عوف بن خزرج است و چون
شکمش بزرگ بوده است او را حُبَلِی می‌گفته‌اند

عبدالله بن عبدالله بن اُبَی

ابن مالک بن حارث بن عبید بن مالک بن سالم که سالم همان حُبَلِی است. مادر عبدالله، خَوَلَةَ دختر منذر بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار و از خاندان مَغَالَةَ است.

عبدالله بن اُبَی (پدر عبدالله) در آخرین روزهای دوره جاهلی سالار قبیله خزرج بوده است و هنگامی که پیامبر (ص) در حال هجرت به مدینه بودند، خویشاوندان عبدالله بن اُبَی مشغول فراهم کردن گوهرهایی برای ساختن تاج بودند که بر سر او نهند، و همین‌که

پیامبر (ص) وارد مدینه شدند و اسلام آشکار شد، مردم متوجه ایشان شدند و شرف عبدالله بن اَبی کاسته شد و به این جهت حسد برد و سرکشی کرد و منافق شد.

عبدالله بن ابی معروف به ابن سلول هم هست، و سلول زنی از خزاعه و مادر مالک و جدّه پدری عبدالله است. عبدالله بن اَبی پسر خاله ابو عامر راهب است. ابو عامر هم از کسانی است که در آغاز از پیامبر (ص) به نیکی یاد می کرد و می گفت مؤمن به ایشان است و به مردم وعده ظهور آن حضرت را می داد و در دوره جاهلی هم ادعای خداشناسی داشت و لباس راهبان را پوشیده و راهب شده بود، اما همین که خداوند متعال پیامبر (ص) را مبعوث فرمود، حسد برد و سرکشی کرد و بر کفر خود باقی ماند. در جنگ بدر همراه مشرکان بود و بر ضد رسول خدا قیام کرد و پیامبر (ص) او را فاسق و تبهکار خواند، و او را به این لقب ملقب ساخت.^۱

سلیمان بن عبیدالله رقی از عبیدالله بن عمرو، از معمر بن راشد، از هشام بن عروه، از قول پدرش نقل می کند: * پیامبر (ص) به عبدالله بن عبدالله بن اَبی که نامش حباب بود فرمودند: نامت عبدالله است که حباب نام شیطان است.

عبدالله بن ثَمیر هم از هشام بن عروه، از قول پدرش نقل می کند: * نام مردی حباب بود، پیامبر او را عبدالله نام گذاری فرمود و گفت: حباب شیطان است.

عبیدالله بن موسی از أسامة بن زید لیشی، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، همچنین محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از عطاء بن سائب، از شعبی نقل می کنند: * پیامبر فرمودند: حباب نام شیطان است.

عبدالله بن نمیر از هشام بن عروه، از پدرش نقل می کند: * پیامبر (ص) هرگاه نام زشتی می شنیدند آن را تغییر می دادند. گویند، فرزندان عبدالله بن عبدالله بن اَبی عبارت اند از: عبادة، جَلِيحَة، خَيْثَمَة، خَوْلَى، أَمَامَة و نام مادران ایشان را برای ما نگفته اند.

عبدالله بن عبدالله بن ابی مسلمان شد و اسلامی پسندیده داشت. در بدر و احد و خندق و جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بود. او از پدر خود و اینکه منافقان به او پیوسته اند افسرده و اندوهگین بود و پدرش هنگام بازگشت پیامبر (ص) از تبوک درگذشت. رسول خدا (ص) در تشییع جنازه اش حاضر شدند و کنار گور او ایستادند و همان جا به

۱. جناب حنظله غیل الملائکه که از شهدای بزرگوار احد است، فرزند همین ابو عامر است رک، واقدی، مغازی، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱، ص ۲۱۷-۲۱۸.

عبدالله بن عبدالله تسلیت فرمودند.^۱ عبدالله بن عبدالله در جنگ یمامه شرکت کرد و در جنگ جُوَائِث^۲ به سال دوازدهم در خلافت ابوبکر شهید شد و اعقاب او باقی هستند.

اوس بن خولثی

ابن عبدالله بن حارث بن عبید بن مالک بن سالم حُبَلِی. مادرش جمیله دختر اُبَی بن مالک و خواهر عبدالله بن اُبَی بن سلول است. اوس دختری به نام فُسْحَمُ داشته که در گذشته است و نسلی از او باقی نیست. نسل حارث بن عبید هم همگی منقرض شده و فقط از ایشان یکی دو مرد از نسل عبدالله بن اُبَی بن سلول باقی مانده‌اند.

اوس بن خولثی از اشخاص کامل بود و در جاهلیت به کسی کامل می‌گفتند که به عربی خط بنویسد و شنا کردن و تیراندازی را نیکو انجام دهد و این صفات در او جمع بود.^۳ پیامبر (ص) میان اوس و شجاع بن وهب اسدی که او هم بدری است پیمان برادری منعقد فرمودند. اوس در بدر و اُحد و خندق و تمام جنگها همراه پیامبر بود.

واقدی از از عائد بن یحیی، از ابوالخویرث نقل می‌کند: * در عمرة القضا هنگامی که پیامبر می‌خواستند وارد مکه شوند دو بیست مرد را به فرماندهی اوس مأمور حفظ سلاحها فرمودند. گویند: و چون پیامبر (ص) رحلت فرمود و خواستند ایشان را غسل دهند، انصار بر در خانه جمع شدند و فریاد بر آوردند، خدا را خدا را ما دایبهای پیامبریم اجازه دهید کسی از ما حضور داشته باشد. گفتند: یک مرد از خودتان انتخاب کنید و آنان بر اوس بن خولثی اتفاق کردند و او وارد خانه شد و در مراسم شستن و کفن کردن و دفن پیکر مقدس با افراد خاندان آن حضرت شرکت کرد. اوس در مدینه به روزگار خلافت عثمان درگذشت.

حسین بن فُهْم از محمد، از یحیی بن معین بن عون بن زیاد، از هشام بن یوسف، از

۱. واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۴۲۲-۴۱۵، فصلی درباره کارهای مناقصه عبدالله بن ابی آورده است که از لحاظ مشاهده حلم و بردباری وجود مقدس نبوی بسیار خواندنی است - م.

۲. جوائث، نام حصارى در بحرین که علامه بن حزمی به روزگار ابوبکر آن را گشود. رکن: یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۵۵ - م.

۳. خوانندگان عزیز ملاحظه می‌فرمایند که همچنین بر شمردن افراد انصار که در جاهلیت خط می‌نوشته‌اند ادامه دارد. بنابراین باید به میزان باسوادان در جامعه آن روز مدینه توجه داشت و سخن برخی از خاورشناسان و متأثران از ایشان را که جامعه عرب را بدون سواد و علم معرفی کرده‌اند با احتیاط تلفی کرد - م.

معمراً، از ایوب، از محمد بن سیرین نقل می‌کند: * چون مرگ ابوطالب فرا رسید پیامبر (ص) را فرا خواند و گفت: برادرزاده عزیزم چون من مردم پیش دایبهایت که از بنی نجارند برو که آنان از همگان بیشتر از بستگان خود و آنچه در خانواده ایشان است، دفاع می‌کنند.

زید بن ودیعه

ابن عمرو بن قیس بن جزی بن عدی بن مالک بن سالم حُبَلی. مادرش ام زید دختر حارث بن ابی الجرباء بن قیس بن مالک بن سالم حُبَلی است. فرزندان زید بن ودیعه، سعد و امامه و ام کلثوم هستند که مادرشان زینب دختر سهل بن صعب بن قیس بن مالک بن سالم حُبَلی است. سعد بن زید بن ودیعه در دوره حکومت عمر بن خطاب به عراق آمد و ساکن عَقْرَقُوف^۱ شد و فرزندان آنجا بودند و به ایشان بنی عبدالواحد بن بشیر بن محمد بن موسی بن سعد بن زید بن ودیعه می‌گویند و نسلی از ایشان در مدینه باقی نمانده است. زید بن ودیعه در بدر و احد شرکت کرد.

رفاعة بن عمرو

ابن زید بن عمرو بن ثعلبة بن مالک بن سالم حُبَلی. موسی بن عقبه و واقدی نسب او را همین‌گونه آورده‌اند. ابن اسحاق می‌گوید: کنیه‌اش ابوالولید بوده است. واقدی گوید: کنیه زید پدر بزرگ رفاعه، ابوالولید بوده است و گاه او را به پدر بزرگش نسبت داده و رفاعه بن ابوالولید گفته‌اند.

عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می‌گوید: نامش رفاعه بن ابوالولید است و ابوالولید، عمرو بن عبدالله بن مالک بن ثعلبة بن جُشَم بن مالک بن سالم حُبَلی است. مادرش هم ام رفاعه دختر قیس بن مالک است. رفاعه دارای فرزندان بوده که نسل ایشان منقرض شده است. در روایت ابومعشر و برخی از نسخه‌های کتاب واقدی نام و نسب او چنین آمده است: رفاعه بن الهاف بن عمرو بن زید، و خدا دانایان است. بنا به روایت همگان

۱. عَقْرَقُوف دهکده‌ای از ناحیه دُجَیل است که با بغداد چهار فرسنگ فاصله دارد. گویند مقبره گروهی از پادشاهان کیانی آنجاست. رک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۹۶-م.

رفاعه از هفتادتن انصاری است که در بیعت عقبه شرکت کرده‌اند. او در بدر و اُحد شرکت کرد و در شوال سال سوم هجرت در اُحد شهید شد و نسلی از او باقی نمانده است.

مَعْبُدُ بْنُ عَبَادَةَ

ابن قُشَعْرَبِنِ فِدْمِ بْنِ سَالِمِ بْنِ مَالِكِ بْنِ سَالِمِ حُبَلِيِّ. کنیه‌اش ابوخصیصه است. موسی بن عُقْبَه و ابن اسحاق و واقدی و عبدالله بن محمد بن عُمارة انصاری چنین گفته‌اند و ابو معشر می‌گوید: کنیه‌اش ابو عَصِيْمَةَ است. مَعْبُدُ در بدر و اُحد شرکت کرده و در گذشته است و او را نسلی نیست.

از همپیمانان بنی سَالِمِ حُبَلِيِّ بْنِ غَنَمِ

عُقْبَةُ بْنُ وَهَبِ

ابن کلدۀ بن جعد بن هلال بن حارث بن عمرو بن عدی بن جُشْمِ بن عوف بن بهثة بن عبدالله بن غطفان از خاندان قیس عیلان قبیله مُضَرُّ است. عُقْبَةُ از نخستین کسان انصار است که مسلمان شده است و در روایت همگان، از انصاری است که در هر دو بیعت عقبه شرکت کرده است. عُقْبَه در مکه به رسول خدا پیوسته و همان جا در مکه بوده است و هنگامی که رسول خدا به مدینه هجرت فرمودند، او هم به مدینه بازگشت و به این جهت به او انصاری مهاجری می‌گفته‌اند. اعقاب او در عقرقوف همراه اعقاب سعد بن زید بن ودیعه زندگی می‌کنند. عقبه در بدر و اُحد شرکت کرده است و می‌گویند او همان کسی است که دو حلقه زره را که بر گونه‌های رسول خدا در جنگ اُحد فرو شده بود با دندانهای خود بیرون کشید و هم گفته‌اند ابو عبیده بن جراح این کار را کرده است و دو دندانش افتاده است.

واقدی از عبدالرحمن بن ابی الزناد نقل می‌کند که می‌گفته است: * اعتقاد ما آن است

که هر دو در این کار شرکت داشته‌اند و آنها را بیرون کشیده‌اند.

عامر بن سلمة

ابن عامر بن عبدالله. همپیمانی یمنی است که در بدر و احد شرکت کرده است و اعقابی از او باقی نمانده‌اند.

عاصم بن العکیر

همپیمان ایشان و از قبیله مُزَیْنَة است. در بدر و احد شرکت کرده است و نسلی از او باقی نمانده است. هشت تن.

از قبیله قواقله که خاندانهای بنی غنم و بنی سالم هستند و غنم و سالم پسران عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج‌اند

عبادة بن صامت

ابن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج. کنیه‌اش ابوولید و مادرش قره‌العین دختر عبادة بن نضلة بن مالک بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عوف است. فرزندان عبادة بن صامت و دو پسرند. ولید که مادرش جمیله دختر ابوَصَعَصَعَة است و ابوَصَعَصَعَة عمرو بن زید بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است. محمد که مادرش ام حرام دختر یلحان بن خالد بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است.

عبادة بن صامت به روایت تمام سیره‌نویسان از هفتادتنی است که در بیعت عقبه حضور داشته و یکی از نقیبان دوازده گانه است. پیامبر(ص) میان عبادة بن صامت و ابو مرثد غنوی عقد برادری بستند. عبادة در بدر و احد و خندق و دیگر جنگهای رسول خدا(ص) همراه آن حضرت بوده است و او از شرکت‌کنندگان در بیعت عقبه و از نقیبان دوازده گانه و بدری و انصاری است.

واقدی از قول ابوحرزّة یعقوب بن مجاهد، از عبادة بن ولید، از قول پدرش نقل می‌کند: «عبادة بن صامت مردی تنومند و کشیده قامت و زیبا بوده و در سال سی و چهارم هجرت در رَمْلَة که از سرزمین شام است درگذشته است و به هنگام مرگ هفتاد و دو سال داشته و فرزندان او باقی مانده‌اند. محمد بن سعد می‌گوید: از کسی هم شنیده‌ام که می‌گفت عبادة بن صامت زنده مانده و به روزگار حکومت معاویه در شام درگذشته است.^۱ و برادرش.

اوس بن صامت

برادر تنی عبادة است. اوس پسری به نام رَبِيع داشته که مادرش خَوَلَة دختر ثعلبة بن اصرم عموی اوس است. او همان بانویی است که در باره شوهر خود مجادله کرد و خداوند متعال آیات آغاز سوره مجادله را در مورد او نازل فرموده است که می‌فرماید:

«به تحقیق که شنید خداوند سخن آن زن که مجادله می‌کرد با تو در کار شوهر خود و شکایت می‌کرد به سوی خدا.^۲»

پیامبر (ص) میان اوس بن صامت و مَرْتَد پسر ابو مرثد غنوی عقد برادری بست. اوس در بدر واحد و خندق و همه جنگهای دیگر همراه رسول خدا بوده است و روزگار درازی پس از پیامبر (ص) زنده بوده است، و گفته شده است که دوره حکومت عثمان بن عفان را درک کرده است.

واقدی از عبدالحمید بن عمران بن ابی‌انس، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «نخستین کس که در اسلام ظهار^۳ کرد اوس بن صامت بود. او گاهی گرفتار حالت غش و جن زدگی می‌شد و گاه به هوش بود. یک بار در حالی که سالم بود به همسر خود خَوَلَة دختر ثعلبه گفت «تو بر من همچو پشت مادر منی.» و سپس از این سخن خود پشیمان شد و به

۱. با توجه به آنکه عبادة نوه عبادة بن صامت است اظهار نظر او در باره تاریخ مرگ پدر بزرگش صحیح تر است و همان طور که می‌بینید واقدی هم روایت او را برگزیده است - م.

۲. آیه اول سوره پنجاه و هشتم - مجادله -، هشت آیه اول این سوره در باره احکام ظهار است - م.

۳. برای اطلاع بیشتر از احکام ظهار که ظاهراً از رسمهای دوره جاهلی بوده است در منابع فقهی عربی رک: قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج ۲، چاپ دارالمعارف مصر، ۱۳۸ قمری، ص ۲۷۴؛ و در منابع فارسی به معتقدالامامیه، (از قرن هفتم هجری) چاپ دانشمند محترم آقای محمدتقی دانش پزوه، ص ۴۴۷ - م.

خوله گفت: تو بر من حرام شدی. خوله گفت: تو الفاظ طلاق را نگفتی. خوله به حضور پیامبر (ص) رسید، و آنچه را شوهرش گفته بود، به اطلاع ایشان رساند و چندبار آمد و سپس گفت: پروردگارا من از شدت تنهایی و فراق شوهرم به تو شکایت می‌کنم.^۱

عایشه گوید: من و هرکس که در خانه بود بر او رحمت آوردیم و گریستیم و در این هنگام بر پیامبر (ص) وحی نازل شد و چون حال وحی سپری شد، پیامبر (ص) درحالی که لبخند می‌زدند فرمودند: ای خوله خداوند در مورد تو و شوهرت آیتی از قرآن نازل فرمود و رسول خدا آیات اول سوره مجادله را تلاوت فرمود و سپس به خوله فرمود: به شوهرت بگو برده‌ای آزاد کند. گفت: نمی‌تواند و ثروتی ندارد. فرمود: بگو دوماه پیاپی روزه بگیرد. گفت: توان و یارای این کار را ندارد. فرمود: بگو شصت فقیر را خوراک دهد. گفت: از کجا برای او ممکن است. فرمود: به او بگو پیش ام منذر دختر قیس برود و از او نیم خروار خرما بگیرد و همان را به شصت فقیر صدقه دهد.^۲

خوله نزد اوس برگشت. اوس پرسید چه خبر داری؟ گفت: خبر خوش و تو باید چیزی پرداخت کنی و خبر را به او داد. اوس پیش ام منذر آمد و خرما را از او گرفت و به هریک از شصت فقیر دو مُد^۳ خرما داد.

نعمان بن مالک

ابن ثعلبة بن دعد بن فهر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج. ثعلبة بن دعد همان کسی است که به قَوْل^۴ معروف شده است و او دارای عزت و شوکت بوده و برای اشخاص خائف و ترسان که پیش او می‌آمده‌اند، می‌گفته است هرکجا می‌خواهی برو که در امانی و به همین جهت تمام فرزندان غنم و سالم به قواقله معروف‌اند و نام آنان در دیوان هم با همین عنوان ثبت است. نعمان در جنگ بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد.

۱. ظاهراً پاسخ پیامبر (ص) که فرموده‌اند خیال می‌کنم بر شوهرت حرامی حذف شده است - م.
۲. این موضوع در تفاسیر قرآن هم در شأن نزول این آیات با اختلافات مختصری آمده است، رک: شیخ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۹، ۱۰، ص ۲۴۷، و ابوالفتوح رازی، تفسیر، ج ۱۱، چاپ مرحوم آقای شعرانی، ص ۶۵ - م.
۳. مُد، مقدار آن مورد اختلاف است. در رساله‌های عملیه آن را تقریباً معادل ۷۵۰ گرم دانسته‌اند، رک: بخش کفاره روزه در توضیح المسائل - م.
۴. قَوْل، به ضم اول به معنی کبک و مرغ سنگخوار است و به معنی خرامیدن و راه رفتن هم آمده است - م.

صفوان بن امیه او را شهید کرد. فرزندان او باقی نمانده‌اند. این که گفتیم سخن محمد بن عمر واقدی است، ولی عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می‌گوید: کسی که در جنگ بدر شرکت داشته است، نعمان بن مالک بن ثعلبه بن اصرم بوده که لنگ بوده است و مادرش هم عمره دختر زیاد^۱ بن عمرو و خواهر مجذربن زیاد و از خاندان غصینه از قبیله یلی و همپیمان بنی قوقل بوده‌اند.

همچنین می‌گوید: کسی که ملقب به قوقل بوده، نعمان بن مالک بن ثعلبه بن دعد است و او در جنگ بدر حضور نداشته است و اعقاب او باقی نمانده‌اند. عبدالله بن محمد بن عماره انصاری نسب نعمان بن مالک بن ثعلبه بن اصرم و نسب دیگری را در کتاب نسب انصار آورده است و فرزندان و فرزندزادگان ایشان را هم نقل کرده است.

مالک بن دُخْشَم

ابن مرضخه بن غنم بن عوف ابن عمرو بن عوف بن خزرج. مادرش عُمَیْرَة دختر سعد بن قیس بن عمرو بن امرئ القیس بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن خزرج است. مالک دختری به نام فُرَیْعَة داشته که مادرش جمیله دختر عبدالله بن ابی بن سلول است. به روایت موسی بن عقیبه و محمد بن اسحاق و واقدی مالک در بیعت عقبه حضور داشته است و ابومعشر می‌گوید شرکت نکرده است.

واقدی هم از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه، از داود بن حُصَیْن نقل می‌کند: * مالک بن دُخْشَم در بیعت عقبه حاضر نبوده است. گفته‌اند، مالک در جنگهای بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر(ص) بوده است و آن حضرت او را همراه عاصم بن عدی از تبوک اعزام فرمود تا مسجد ضرار را در محله بنی عمرو بن عوف آتش زنند. مالک در گذشته و فرزندان او باقی نمانده‌اند.

۱. زیاد صحیح است. رک: منتهی الارب، ذیل ذؤد - م.

نُؤْفَل بن عبدالله

ابن نُضَلَّة بن مالک بن عجلان بن زید بن غَنَم بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج. مالک بن عجلان به روزگار خود سرور خزرج بوده و او پسر خاله اُحَيَّة بن جُلَّاح است. نُؤْفَل بن عبدالله در جنگهای بدر و اُحد شرکت کرد و در جنگ اُحد که در ماه شوال و سی و دومین ماه هجرت بود شهید شد. اعقاب او باقی نمانده‌اند.

عَتْبَان بن مالک

ابن عمرو بن عجلان بن زید بن غَنَم بن سالم بن عَوْف. نام مادرش مُزَيْنَة است. عتبان پسری به نام عبدالرحمن داشت که مادرش لیلی دختر رثاب بن حنیف بن رثاب بن اُمَيَّة بن زید بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج است.

واقدی از عبدالله بن جعفر، از عبدالواحد بن ابی عَوْن نقل می‌کند * پیامبر (ص) میان عتبان و عمر بن خطاب عقد برادری بست. محمد بن اسحاق هم همین را گفته است. عتبان در جنگهای بدر و اُحد و خندق شرکت کرد و به روزگار پیامبر (ص) چشمش کور شد. او از پیامبر استدعا کرد که به منزلش بروند و در خانه‌اش نمازی بگذارند تا او همان‌جا را محل نمازگزاردن خویش قرار دهد و پیامبر چنان فرمودند.

سفیان بن عُبَيْنَة از زهری و به خواست خداوند متعال از محمود نقل می‌کرد * عتبان بن مالک انصاری کور بود، از پیامبر (ص) اجازه خواست که در نماز جماعت شرکت نکند. فرمودند: آیا صدای اذان را می‌شنوی؟ گفت: آری. به او اجازه فرمودند.

واقدی از معمر و مالک، از زهری، از محمود بن ربیع، از عتبان بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است * به پیامبر گفتم: ای رسول خدا بعضی شبها تاریک و بارانی و طوفانی است، چه خوب بود به خانه من می‌آمدید و آن‌جا نمازی می‌گزاردید. آمدند و فرمودند: در کدام نقطه دوست داری نماز بگذارم؟ به گوشه‌ای از خانه اشاره کردم. آن حضرت دو رکعت نماز گزاردند و ما هم پشت سر ایشان نماز گزاردیم. واقدی می‌گوید: تا امروز مردم همچنان در آن خانه نماز می‌گذارند.

واقدی می‌گوید: عَتَبَان در اواسط حکومت معاویه درگذشته است و اعتقابی از او باقی نمانده است. همچنین فرزندان عمرو بن عجلان بن زید هم منقرض شده‌اند و کسی از ایشان باقی نمانده است.

مُئِلُّ بْنُ وَبَرَةَ

ابن خالد بن عجلان بن زید بن غَنَم بن سالم. دارای دو فرزند به نامهای زید و حبیبه بود که مادرشان ام‌زید دختر نُضَلَّة بن مالک بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم است و او عمه عباس بن عبادة بن نضله است. مُئِلُّ در جنگ بدر و اُحد شرکت کرده و برای او فرزندی نیست.

عَصْمَةُ بْنُ حَصِينٍ^۱

ابن وَبَرَةَ بن خالد بن عجلان بن زید بن غَنَم بن سالم. عَصْمَةُ دارای دو دختر به نامهای عفراء و اسماء بوده که میان انصار ازدواج کرده‌اند. به روایت واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری در جنگ بدر شرکت کرده است، ولی محمد بن اسحاق و ابومعشر او را از شرکت‌کنندگان در بدر نمی‌دانند. گویند، عَصْمَةُ در جنگ اُحد شرکت داشته و درگذشته است و اعتقابی از او باقی نمانده است. همچنین فرزندان خالد بن عجلان بن زید هم همگان از میان رفته‌اند و کسی از ایشان باقی نمانده است.

ثَابِتُ بْنُ هَزَالٍ

ابن عمرو بن قربوس بن غَنَم بن اُمیة بن لوزان بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج. ثابت در جنگهای بدر و اُحد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است و در جنگ یمامه به سال دوازدهم و به روزگار حکومت ابوبکر صدیق شهید شده است. فرزندان باقی بوده و بعد منقرض شده‌اند. همچنین تمام فرزندان لوزان بن سالم بن عوف از میان رفته‌اند و کسی از ایشان باقی نمانده است.

۱. به طوری که ملاحظه می‌فرمایید عَصْمَةُ برای نامگذاری مردان معمول بوده است. امروز هم میان مسلمانان غیرایرانی معمول است - م.

ربیع بن ایاس

ابن عمرو بن غنم بن امیه بن لوذان بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج، در بدر و احد شرکت کرده و درگذشته و از او فرزندی باقی نمانده است، و برادرش.

وَذْفَةَ بِنِ اِیَاس

ابن عمرو بن غنم بن أمیة بن لوذان بن سالم، او در بدر و أحد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بود و در جنگ یمامه به سال دوازدهم هجرت به روزگار حکومت ابوبکر صدیق شهید شد و اعقابی برای او باقی نمانده است. عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری در کتاب نسب انصار ربیع و وذفة را نام نبرده و برای عمرو بن غنم فرزندی برنشمرده است.

از همپیمانان قواقله از خاندان بنی غُضَیْنَةَ که همان خاندان عمرو بن عماره‌اند و غُضَیْنَةَ نام مادرشان است و منسوب به او هستند و از قبیله بَلِیّ شمرده می‌شوند

مجذّر بن ذیاد

ابن عمرو بن زمزمة بن عمرو بن عمّاره بن مالک بن عمرو بن بشیرة بن مشنوء بن قسر بن تمیم بن عوذ منات بن ناج بن تیم بن اراشة بن عامر بن عبیلة بن قسمیل بن فران بن بلی بن عمرو بن الحاف بن قضاة. نام مجذّر، عبدالله است. او در دوره جاهلی سُوید بن صامت را کشت و کشته‌شدن او موجب جنگ بعثت شد. پس از آن مجذّر و حارث پسر سُوید هر دو مسلمان شدند و رسول خدا (ص) میان او و عاقل بن ابی‌بکیر عقد برادری بستند. حارث بن سوید همواره در صدد غافلگیر ساختن مجذّر بود تا او را در قبال خون پدرش بکشد. چون هر دو در جنگ احد شرکت کردند، همین‌که مسلمانان درگیر شدند، او از پشت سر به مجذّر

حمله برد و غافلگیرش کرد و گردنش را زد و او را کشت.

جبرئیل به حضور پیامبر آمد و خبر آورد که حارث بن سُوید، مجذّر را غافلگیر کرده و کشته است و باید او را اعدام کنند. و پیامبر (ص) دستور اعدام او را صادر فرمود، و عُوَیم بن ساعده به فرمان پیامبر (ص) کنار در مسجد قبا گردن حارث را زد. ^۱ اعقاب مجذّر بن زیاد در مدینه و بغداد باقی هستند.

واقدی از یمان بن معن، از ابی و جزه نقل می‌کند * سه تن از شهیدان جنگ احد را در یک گور دفن کردند و آن سه تن مجذّر بن زیاد و نعمان بن مالک و عبدة بن حسحاس بودند.

عَبْدَةُ بن حسحاس

ابن عمرو بن زمزمة بن عمرو بن عَمّارة بن مالک که برادر مادری و پسر عموی مجذّر بن زیاد است. واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری نام او و نام پدرش را همین‌گونه نوشته‌اند، ولی ابن اسحاق و ابومعشر می‌گویند عبادة بن خشخاش. او در جنگهای بدر و احد شرکت کرد و روز جنگ احد که در شوال و سی و دومین ماه هجرت بود شهید شد و اعقاب او باقی نیستند.

بَحَاث بن ثَعْلَبَة

ابن خزمة بن اصرم بن عمرو بن عَمّاره بن مالک. در جنگ بدر و احد شرکت کرده است. او درگذشته است و اعقابی از او باقی نمانده است.

عبدالله بن ثعلبة

برادر بحاث است. در بدر و احد شرکت کرده و درگذشته و از او هم اعقابی باقی نمانده است.

۱. برای اطلاع بیشتر در این باره، رک: واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۲۱۹ و حسان بن ثابت، دیوان، چاپ بیروت، ص ۱۸۵-۴.

عتبة بن ربیعة

ابن خالد بن معاویه، از قبیلهٔ بهراء و همپیمان بنی عَضِیْنَه است.

واقدی از شعیب بن عبادة، از بشیر بن محمد بن عبدالله، از قول پدرش نقل می‌کند * عتبه بن ربیعه در جنگ بدر شرکت کرده است. واقدی می‌گوید: مشایخ ما همگی بر این عقیده‌اند که او همپیمان در جنگ بدر بوده است. همچنین می‌گوید: نام او عبیده بن ربیعه بن جُبَیْر و از خاندان کعب بن عمرو بن بحنون بن نام منات بن شیبب بن دُریم بن قین بن اهود بن بهراء است. عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می‌گوید: او از خاندان بَهْرز و از فرزندان زادگان سلیم بن منصور است و در بدر و احد شرکت داشته است.

عمرو بن ایاس

ابن زید بن جُشَم که از همپیمانان یمنی ایشان و از قبیلهٔ غسان است. او هم در جنگهای بدر و احد شرکت کرده است و درگذشته است و اعتقابی از او باقی نمانده‌اند. جمعاً هفده مرد.

از بنی ساعدة بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج

منذر بن عمرو

ابن خنیس بن لوذان بن عبدود بن زید بن ثعلبه بن خزرج بن ساعده. مادرش هند دختر منذر بن جموح بن زید بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه است. منذر با آنکه نوشتن میان اعراب اندک بوده، ولی از کسانی است که پیش از اسلام خط عربی می‌نوشته است. او مسلمان شد و به روایت تمام سیره‌نویسان از هفتادتن انصاری است که در بیعت عتبه حضور داشته است و یکی از سالارهای دوازده گانهٔ انصار است.

به روایت واقدی پیامبر(ص) میان منذر بن عمرو و طَلیب بن عُمَیْر عقد برادری بستند، ولی محمد بن اسحاق می‌گوید: پیامبر(ص) میان منذر بن عمرو و ابوذر غفاری عقد

برادری بسته‌اند. واقدی می‌گوید: این سخن ابن اسحاق چگونه ممکن است صحیح باشد؟ زیرا پیامبر (ص) پیش از جنگ بدر میان یاران خود عقد برادری بستند و در آن هنگام ابوذر در مدینه حضور نداشته است و ابوذر در جنگهای بدر و اُحد و خندق شرکت نکرده است، و پس از آن به مدینه و به محضر پیامبر آمده است و پس از جنگ بدر با نزول آیه میراث مسألة اُخوت و برادری بدان‌گونه از بین رفته است؛ و به هر حال خداوند داناست که چگونه بوده است. منذر بن عمرو در جنگهای بدر و اُحد شرکت کرده است و رسول خدا (ص) او را به فرماندهی گروهی که به منطقه بئر معونه اعزام شده‌اند، گماشته‌اند و منذر در آن جنگ که در ماه صفری که سی و ششمین ماه هجرت بوده اتفاق افتاده است، شهید شده است، و پیامبر (ص) می‌فرموده‌اند: منذر اسب خود را برای آنکه شهید شود به حرکت درآورد، یعنی در حالی که با مرگ و شهادت آشنا بود و می‌دانست شهید خواهد شد حرکت کرد.

يعتوب بن ابراهيم بن سعد از قول پدرش، از صالح بن کيسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که می‌گفته است عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک و گروهی از اهل علم برایم نقل کرده‌اند که: * منذر بن عمرو ساعدی در جنگ بئر معونه شهید شد و درباره او گفته شده است که اسب خود را برای نیل به شهادت به حرکت درآورد.

عامر بن طُئیل از بنی سلیم بر ضد مسلمانان یاری خواست و همه را کشت غیر از عمرو بن أمیة ضمیری که او را گرفت و سپس آزاد کرد و چون عمرو بن امیه به حضور پیامبر آمد، به او فرمودند: از میان همه ایشان فقط تو برگشتی؟!

ابو دُجَانَة

نامش سماک بن خَرْشَة بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبة بن خزرج بن ساعده است. مادرش حَزْمَة دختر حرملة و از خاندان زُعب از قبیله بنی سلیم بن منصور است. ابودجانه دارای پسری به نام خالد است که مادرش آمنه دختر عمرو بن اجش از خاندان بَهِز و از قبیله سلیم بن منصور است. رسول خدا میان ابودجانه و عتبة بن غزوان عقد برادری بستند. ابودجانه در جنگ بدر شرکت کرد و بر سر خود دستمالی سرخ بسته بود.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است

* ابودجانه در جنگها دستمالی سرخ بر سر می‌بست و مشخص بود و در جنگ بدر هم همچنان بود. ابودجانه در جنگ احد شرکت و همراه رسول خدا پایداری و با آن حضرت بیعت تا پای جان و مرگ کرد.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند * پیامبر (ص) روز جنگ احد شمشیری به دست گرفت و فرمود: چه کسی این شمشیر را می‌گیرد؟ همگان دست دراز کردند و هر کس می‌گفت: من من. پیامبر فرمود: چه کسی آن را می‌گیرد که حق آن را ادا کند؟ مردم سکوت کردند. ابودجانه گفت: من می‌گیرم و حقش را ادا می‌کنم. شمشیر را گرفت و با آن سرهای مشرکان را درهم کوفت.

معن بن عیسی از عبدالرحمن بن زید، از زید بن اسلم نقل می‌کند * چون روز جنگ احد پیامبر (ص) شمشیر خود را به ابودجانه عنایت فرمود که حق آن را ادا کند، این رجز را خواند: «من کسی هستم که دوست من با من در دره و بن کوه و کنار خرما بنها عهد فرمود که ناپدید نشوم و نگریزم و با شمشیر خدا و رسولش شمشیر بزنم.»^۱

عبدالله بن جعفر رقی از قول ابوالملیح، از میمون بن مهران نقل می‌کند * چون روز جنگ احد مردان برگشتند، علی (ع) به فاطمه (ع) گفت: این شمشیر را بگیر که غیر قابل سرزنش است. پیامبر فرمودند: همان‌طور که تو نیکو جنگ کردی حارث بن صمّه و ابودجانه هم جنگی شایسته کردند.

معن بن عیسی از هشام بن سعد، از زید بن اسلم نقل می‌کند که می‌گفته است * ابودجانه بیمار شد به عیادتش رفتند و دیدند چهره‌اش می‌درخشد. گفتند: چرا چهره‌ات این چنین تابان است؟ گفت: در نظر خودم از همه کارهایم فقط دو کار بسیار ارزنده و قابل اعتماد است، نخست اینکه در کاری که مربوط به من نبود سخن نمی‌گفتم و دیگر آنکه دلم نسبت به مسلمانان در کمال سلامت و تسلیم بود.

واقفی می‌گوید: ابودجانه در جنگ یمامه حاضر بود و در کشتن مسیلمه کذاب شرکت داشت و در همان جنگ به سال دوازدهم هجرت به روزگار خلافت ابوبکر صدیق کشته شد و به شهادت رسید. فرزندزادگان ابودجانه امروز [قرن سوم هجری] در مدینه و بغداد باقی هستند.

بالثعب ذی الفح لدی النخیل
اضرب بیف الله والرسول

انا الذی عاهدنی خلیلی
الأ اکون آخر الافول

ابو اُسَیدِ سَاعِدِی

نامش مالک بن ربیعۃ بن الیدی بن عامر بن عوف بن حارث بن خزرج بن ساعده است. مادرش عَمْرَة دختر حارث بن حبل بن امیه بن حارثه بن عمرو بن خزرج بن ساعده است. ابواسید دارای دو پسر به نامهای اُسَیدِ اکبر و منذر بوده است که مادرشان سلامه دختر وهب بن سلامه بن امیه بن حارثه بن عمرو بن خزرج بن ساعده است. پسر دیگری هم به نام غلیظ داشته است که مادرش سلامه دختر ضَمُضَم بن معاویه بن سکن از خاندان فزاره از قبیله قیس است. پسری دیگر به نام اُسَیدِ اصغر داشته که مادرش کنیز است. دختری به نام میمونه داشته که مادرش فاطمه دختر حکم از خاندان بنی ساعده و طایفه بنی قشته است. دختری دیگر به نام حَبَّانَة که مادرش رباب از خاندان محارب بن خصفَة از قیس عیلان است. و دو دختر دیگر به نامهای حفصه و فاطمه که مادرشان کنیزی است و پسری دیگر به نام حمزه که مادرش سلامه دختر والان بن معاویه بن سکن بن خدیج از بنی فزاره و قبیله قیس عیلان است. ابواسید در جنگهای بدر و احد و خندق و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر (ص) بوده است و روز فتح مکه هم پرچم بنی ساعده در دست او بوده است.

واقدی از اَبی بن عباس بن سهل بن سعد ساعدی، از پدرش نقل می کند که می گفته است: « ابواسید ساعدی را پس از اینکه کور شده بود، دیدم که گوژپشت و کوچک شده و تمام موهای سر و ریش او سپید بود، و سرش دارای موی زیاد و پرپشت بود.

قبیصه بن عَقبه از سفیان، از محمد بن عجلان، از عبدالله بن ابی رافع نقل می کند که می گفته است: « ابواسید را دیدم که سبیل خود را چندان کوتاه کرده بود که انگار تراشیده است.

ابوقطن عمرو بن هیشم از ابن ابی ذئب، از عثمان بن عبیدالله نقل می کند که می گفته است: « در مکتبخانه بودم، ابواسید را دیدم که ریش خود را رنگ زرد کرده بود.

یزید بن هارون از ابن ابی ذئب، از عثمان بن عبیدالله نقل می کند که می گفته است: « در مکتبخانه بودیم ابواسید و ابوهریره و ابوقتاده و ابن عمر را دیدم که از کنار ما گذشتند و از ایشان بوی عبیر احساس کردیم که همان خلوق است و با آن ریشهای خود را زرد می کردند.

فضل بن دکین از عبدالرحمن بن غسیل، از حمزة بن ابی‌أسید و زبیر بن منذر بن ابی‌أسید نقل می‌کند که می‌گفته‌اند: «از دست ابواسید انگشتری زرین بیرون آورده‌اند، و ابواسید مردی بدری بود.

واقدی می‌گوید: ابواسید ساعدی در مدینه به سال جماعت که سال ششم هجرت است در هفتاد و هشت سالگی درگذشته است.^۱ اعقاب او امروز در مدینه و بغداد سکونت دارند.

مالک بن مسعود

ابن الیدی بن عامر بن عوف بن حارثة بن عمرو بن خزرج بن ساعده. در جنگهای بدر و احد شرکت کرده و درگذشته است و نسل او باقی نیست.

عبد رب بن حق

ابن اوس بن قیس بن ثعلبة بن طریف بن خزرج بن ساعده. این نام و نسب او به روایت موسی بن عقبه و ابومعشر و واقدی است و محمد بن اسحاق به تنهایی نام او را عبدالله نوشته است. عبدالله بن محمد بن عماره انصاری می‌گوید، نام و نسب او چنین است: عبد رب بن حق بن اوس بن عامر بن ثعلبة بن وقش بن ثعلبة. عبد رب بن حق در جنگهای بدر و احد شرکت کرد و درگذشت و نسلی از او باقی نیست.

از همپیمانان بنی ساعده بن کعب بن خزرج

زیاد بن کعب

ابن عمرو بن عدی بن عامر بن رفاعه بن کلب بن مودعه بن عدی بن غنم بن ربيعة بن رشدان

۱. سال جماعت سال چهارم هجرت است که صلح حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه در آن سال صورت گرفته است و سال ششم صحیح نیست و شگفتناکه در همه چاپهای طبقات همین‌گونه چاپ شده است - م.

بن قیس بن جَهِینَه. در جنگهای بدر و اُحد شرکت کرد و درگذشته است و نسلی از او باقی نیست. و برادرزاده اش.

ضُمَرَةُ بن عمرو

ابن عمرو بن کعب. او در جنگ بدر و اُحد شرکت کرد و در جنگ اُحد در سوال که سی و دومین ماه هجرت بود، شهید شد. گفته اند، نسل او باقی هستند و برخی از ایشان نسب خود را به بَشَبَس بن عمرو بن ثعلبه جهنی می‌رسانند.

بَشَبَس بن عمرو

ابن ثعلبه بن خُرَشَّة بن زید بن عمرو بن سعد بن ذبیان بن رشدان بن قیس بن جَهِینَه. در جنگهای بدر و اُحد شرکت کرده و از او نسلی باقی نیست.

کَعْب بن جَمَاز

ابن مالک بن ثعلبه که هم‌پیمان ایشان و از قبیله غسان است. واقدی و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری چنین گفته اند. محمد بن اسحاق و ابومعشر می‌گویند او از قبیله جُهِینَه است و موسی بن عقبه فقط نام او و نام پدرش را آورده و او را به هیچ‌یک از قبایل اعراب نسبت نداده است. کعب بن جماز در بدر و اُحد شرکت کرده است و نسلی از او باقی نیست. نه تن.

از بنی جُشَم بن خُزرج، از شاخه بنی سَلَمَة بن سَعْد بن عَلی بن اسد بن سارده بن تزید بن جشم، و از خاندان حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سَلَمَة

عبدالله بن عمرو بن حرام

کنیه اش ابوجابر است و مادرش رباب دختر قیس بن قریم بن امیه بن سنان بن کعب است. مادر رباب هند دختر مالک بن عامر بن بیاضه است. عبدالله بن عمرو پسری به نام جابر دارد

که در بیعت عقبه حضور داشته است و مادرش انیسه دختر عنمة بن عدی بن سنان بن نابی بن عمرو بن سواد است. عبدالله بن عمرو در بیعت عقبه همراه هفتادتن انصار بوده و یکی از سالاران دوازده گانه است. او در جنگهای بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد. در ماه شوال که سی و دومین ماه هجرت بود.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی از اسماعیل بن مسلم، از ابوزبیر، از جابر بن عبدالله نقل می کند که می گفته است: «روز جنگ احد چون پدرم کشته شد. رفتم و دیدم او را در پارچه ای پیچیده اند. چهره اش را گشودم و شروع به بوسیدن چهره اش کردم و پیامبر (ص) مرا دیدند و از آن کار منع فرمودند.

عفان بن مسلم و وهب بن جریر و عبدالملک بن عمرو پدر عامر عقدی و سلیمان بن حرب همگی نقل می کنند که شعبه، از قول محمد بن منکدر، از جابر بن عبدالله نقل می کرده که جابر می گفته است: «چون روز جنگ احد پدرم شهید شد، پارچه را از روی چهره اش کنار زدم و شروع به گریستن کردم. یاران رسول خدا (ص) مرا از آن کار منع می کردند، ولی پیامبر (ص) مرا منع فرمودند. عمه ام فاطمه شروع به گریستن کرد. پیامبر (ص) فرمودند: چه بر او گریه کنی و چه گریه نکنی تا هنگامی که جسد او را بردارید و دفن کنید فرشتگان با بالهای خود بر او سایه افکنده اند.

فضل بن دکین از شریک، از اسود بن قیس، از نبیح عنزی، از جابر بن عبدالله نقل می کند که می گفته است: «پدرم و دایی ام هر دو در جنگ احد شهید شدند. مادرم جسد آن دو را بر ماده شتری یا شتر نری سوار کرد و به سوی مدینه راه افتاد. در این هنگام منادی رسول خدا (ص) ندا داد که شهیدان خود را همان جا که شهید شده اند دفن کنید و آن دو را هم برگردانند و در جایی که کشته شده بودند، دفن کردند.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب از مالک بن انس نقل می کند: «عبدالله بن عمرو و عمرو بن جموح را در یک پارچه کفن کردند و در یک گور به خاک سپردند.

ولید بن مسلم از اوزاعی، از زهری، از جابر بن عبدالله نقل می کند: «چون پیامبر (ص) برای دفن شهیدان احد آمدند، فرمودند: آنها را با زخمها و خونهایشان در پارچه پیچید که خود گواه بر ایشانم. هیچ مسلمانی در راه خدا خون آلوده نمی شود مگر اینکه روز قیامت مبعوث می شود در حالی که خون از محل زخمش روان است خونی به رنگ زعفران و بوی مشک. جابر می گوید: پدرم را در چادری کفن کردند و پیامبر می فرمودند:

هریک از شهیدان که بیشتر قرآن می دانسته است، او را پیش از دیگران وارد گور کنید.
گویند، عبدالله بن عمرو بن حرام نخستین شهید مسلمانان در جنگ اُحد است و او را سفیان بن عبد شمس پدر ابوعور سلمی کشته است و پیامبر (ص) پیش از آنکه مسلمانان به هزیمت بروند بر جسد او نماز گزاردند و پیامبر (ص) فرمودند: عبدالله بن عمرو و عمرو بن جموح را به مناسبت دوستی و صفایی که با یکدیگر داشتند در یک گور دفن کنند، و فرمودند: این دو دوست صمیمی در دنیا را در یک گور دفن کنید.

گوید: عبدالله بن عمرو مردی سرخ روی و جلو سرش بدون موی و کوتاه قامت بود و حال آنکه عمرو بن جموح مردی بلند قامت بود و هر دو شناخته شدند و در یک گور دفن شدند. اگور آن دو کنار مسیل بود. سالی سیل آن گور را گرفت و آشکار شد بر آن دو جسد دو پارچه بود. عبدالله زخمی بر چهره اش داشت که دستش روی آن بود و همین که دست او را از روی آن برداشتند از محل زخم خون جاری شد و چون دستش را به جای نخست گذاشتند خون بند آمد. جابر می گوید: پدرم را در گورش همچون خفته ای دیدم که هیچ چیز آن تغییری نکرده بود. به جابر گفته شد: آیا کفن او را دیدی؟ گفت: او را فقط با چادری کفن کرده بودند که سر و صورت و نیمه بالای بدنش را در آن پیچیده بودند و روی پاهای او بوته های سپنج ریخته بودند و آن بوته ها هم به همان حال بود و از هنگام دفن او تا آن زمان چهل و شش سال گذشته بود. جابر مشورت کرد که جسد پدرش را با مشک خوشبو کند. یاران پیامبر (ص) نپذیرفتند و گفتند: هیچ گونه کاری و تغییری نسبت به اجساد ندهید و آن دو جسد را از آن جا به جای دیگری منتقل کردند و این به آن جهت بود که مجرای قنات از روی گور آن دو می گذشت. همه اجساد بیرون آوردند تر و تازه بود و دگرگون نشده بود.

عمرو بن هشام پدر قطن از هشام دستوائی، از ابوزبیر، از جابر نقل می کند که می گفته است * هنگامی که معاویه خواست قنات مدینه را جاری سازد به ما گفته شد گور شهیدان خود را که در جنگ اُحد شهید شده اند تغییر مکان دهیم. اجساد را پس از چهل سال بیرون کشیدیم، همگی تر و تازه و ملایم بود و دستها و پاهایشان به راحتی تکان می خورد امفاصل

۱. این موضوع در مغازی واقعی هم مفصل آمده است و تفاوت های مختصری دارد. از جمله اینکه خواهر عبدالله بن عمرو به نام هند اجساد پاک شوهر و برادر و پسر خود را بر شتری سوار کرده بود و نام پسرش را خلاد ضبط کرده است، رک: ترجمه مغازی، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۱-م.

همچنان استوار بود.

سعید بن عامر از شعبه، از ابونجیح، از عطاء، از جابر نقل می‌کند که می‌گفته است * مردی را هم همراه پدرم در یک گور دفن کردند و من نتوانستم راضی شوم و جسد پدرم را بیرون آوردم و در گوری به تنهایی خاک کردم.

موسی بن اسماعیل از ابو هلال، از سعید پدر مسلمة، از ابونضرة، از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است * شب جنگ احد پدرش به او گفته است: امیدوارم فردا از نخستین کسانی باشم که کشته شوم. در باره دخترانم به تو سفارش به نیکی می‌کنم. پدرم کشته شد و دوتن را در یک گور دفن کردیم. شش ماه صبر کردم ولی فکر من مرا راحت نمی‌گذاشت، مگر اینکه او را به تنهایی دفن کنم. او را از گور بیرون آوردم، زمین چیزی از بدن او را نخورده بود، مگر اندکی از لاله گوشش را.^۱

سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از سعید بن یزید پدر مسلمة، از ابونضرة، از جابر نقل می‌کند که می‌گفته است * یک یا دو مرد دیگر را همراه پدرم در گورش دفن کردند، و من از این موضوع ناراحت بودم و پس از شش ماه او را بیرون آوردم و جای دیگر دفن کردم چیزی از بدنش به جز چند تار موی ریش او که به زمین چسبیده بود تغییری نکرده بود.

فضل بن دکنین از زکریاء بن ابی زائدة، از عامر شعبی، از قول جابر بن عبدالله نقل می‌کند * پدرش در حالی شهید شده که وامدار بوده است. جابر می‌گوید، به حضور پیامبر (ص) رفتم و گفتم: پدرم وام دارد و ما چیزی جز محصول یک درخت خرما نداریم و محصول دو سال آن درخت هم برای پرداخت وام او کافی نیست، همراه من بیایید که طلبکاران به من ناسزا نگویند. پیامبر برگرد خرماهای انباشته شده گردید و دعا فرمود و سپس همان جا نشست و پرسید طلبکاران پدرت کجایند؟ تمام طلب ایشان را از همان خرما پرداخت فرمود و همان اندازه هم برای ما باقی ماند.^۲

۱. در دو صفحه قبل ملاحظه کردید که پیامبر (ص) دستور فرمودند عبدالله و عمرو بن جنوح را در یک گور دفن کنند.

چگونه جناب جابر که مورد لطف فراوان حضرت ختمی مرتبت بوده است چنین رفتار می‌کند - م.

۲. این موضوع همراه چند لطف مخصوص دیگر پیامبر (ص) به جابر در ترجمه مغازی، ج ۱، ص ۲۹۹-۲۹۶ به تفصیل

آمده است - م.